

ماهنامه جبهه ملی ایران (هلند) سال هشتم شماره ۸۵ دی ۱۳۹۸

دکتر نورعلی تابنده،

این تلاشگر صدیق و

رهپوی دیرین نهضت

ملی ایران و راه دکتر

محمد مصدق، حقوقدان

عدالتخواه، وکیل حق

طلب و عارف پاک سرشت

را که در طول زندگانی

با وجود فشارها و آزار

های ناروای حاکمان و

صاحبان قدرت از مسیر

خویش پا واپس نکشید و

سر تسلیم فرود نیاورد،

نویسنده	موضوع	صفحه
جبهه ملی ایران	در چهلمین روز شهادت جان باختگان آبان ماه ۹۸ به روان پاک آنان درود	۳
جبهه ملی ایران	یاد و نام دکتر نورعلی تابنده را گرامی می‌داریم	۳
	مرگ نورعلی تابنده؛ درویشی که عرفان و سیاست را درآمیخت	۴
	مرکز غیبی	۵
	سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران را محکوم کرد	۶
	پارلمان اروپا سرکوب معترضان در ایران را محکوم کرد	۷
ابوالفضل قدیانی	برخلاف آنچه که برخی می‌گویند تحریم انتخابات انفعال نیست	۸
نرگس محمدی	فریاد من، فریاد ملت است	۹
جبهه ملی ایران	نامه تاریخی ۳ تن از رهبران جبهه ملی	۱۰
سایه اقتصادینیا	گزارش نوستالژیک شاهی عینی	۱۱
	روایت جدید از نقش احمد خمینی در اعدام‌های ۶۷	۱۲
جولیان اسانژ، سپیده قلیان	دارم آرام آرام می‌میرم!	۱۳
	روایت تکان‌دهنده سپیده قلیان از شکنجه یک زن زندانی	۱۵
امید اقدمی	برده داری در فرش‌بافت های تبریز	۱۶
پرتو نوری علا	جهان به دادخواهی برخیزد	۱۸
ر. آتشگاهی	حکایت آن کودک آواره‌ی سوری که با نام قاسم سلیمانی گریخت،	۲۰

در چهلمین روز شهادت جان باختگان آبان ماه ۹۸ به

روان پاک آنان درود می فرستیم

به نام خداوند جان و خرد

جبهه ملی ایران چهلمین روز جان باختن فاجعه بار صدها نفر از فرزندان ایران زمین را در اعتراض های روزهای پایانی آبان ماه به دست گروه های سرکوبگر، به ملت بزرگ ایران به ویژه خانواده های گرانقدر داغدار آن شهیدان راه آزادی دلارامی میگوید و برای همه صبر و شکیبایی آرزو میکند و قویا میخواهد تا بستری فراهم شود که نمایندگان این خانواده ها بتوانند کمیتة ای حقیقت یاب با یاری وکلا و حقوقدانان مستقل و خوشنام تشکیل دهند و آمران و عاملان قتل فرزندانیشان را شناسایی و در دادگاه هایی با حضور قضاتی مستقل به دست عدالت بسپارند. ما احترام و تکریم خود را نسبت به این شهیدان و خانواده های شریف آنان ابراز میداریم. ما مصرا خواستار آزادی فوری و هرچه سریع تر هزاران بازداشت شده این اعتراضات می باشیم.

دوم دی ماه ۱۳۹۸

تهران - شورای مرکزی جبهه ملی ایران

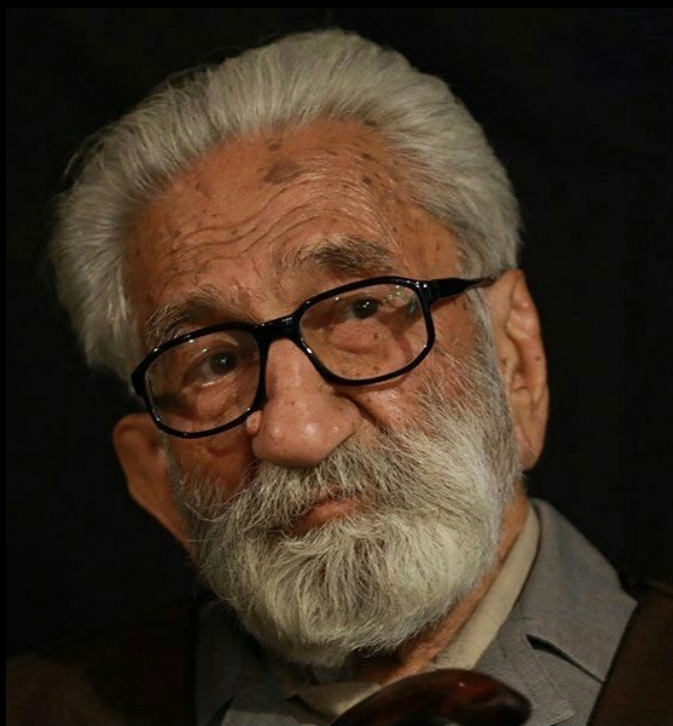
یاد و نام دکتر نورعلی تابنده را گرامی میداریم

و سر تسلیم فرود نیاورد،
همردانه به خاندان معظم
ایشان و یاران و همفکران
ارجمندشان تسلیت می
گوییم.

جان گوهر است و مرگ
نپوشد فروغ آن هم زان
فروغ بوده دو روزی بهای تن

ششم دی ماه ۱۳۹۸

تهران - شورای مرکزی
جبهه ملی ایران



با دریغ و تأسف بسیار، جمع
آزادخواهان و استقلال
طلبان و جامعه مدنی ایران
یک شخصیت فرهیخته و
گرانقدر دیگر را از دست داد.
دکتر نورعلی تابنده از زمان
نهضت ملی شدن نفت به
رهبری دکتر محمد مصدق،
در جرگه پیروان مصدق و
ملیون ایران قرار داشت. او
پس از کودتای ننگین ۲۸
مرداد ۳۲ در سازمان نهضت
مقاومت ملی، در مقابل
کودتا جای گرفت. در سال
های قبل از انقلاب ۵۷ و
همچنین در سال های پس
از انقلاب همیشه در کنار
مردم و ملیون بود. او چه در
زمان رژیم سابق و چه در
دوران پس از انقلاب وکالت
زندانیان سیاسی را به
صورت رایگان و بدون هیچ
چشمداشت مالی پذیرفت.

حق طلب و عارف پاک سرشت را که
در طول زندگانی با وجود فشارها و
آزار های ناروای حاکمان و صاحبان
قدرت از مسیر خویش پا واپس نکشید

ما درگذشت آقای دکتر نورعلی تابنده،
این تلاشگر صدیق و رهپوی دیرین
نهضت ملی ایران و راه دکتر محمد
مصدق، حقوقدان عدالتخواه، وکیل

مرکز نور علی تابنده؛ درویشی که عرفان و سیاست را در آمیخت

وکالت چهره‌های سیاسی بسیاری را، چه قبل و چه بعد از انقلاب برعهده گرفت.

از جمله این چهره‌ها می‌توان به وکالت آیت‌الله سید مرتضی پسندیده، برادر روح‌الله خمینی و آیت‌الله جلال‌الدین طاهری، از مبارزان دوران پهلوی که بعدها امام جمعه اصفهان شد (قبل از انقلاب) و وکالت عباس امیرانتظام (پس از انقلاب) اشاره کرد.

او پس از انقلاب نیز فعالیتهای سیاسی متعددی داشت. نورعلی تابنده در دولت موقت مهدی بازرگان، معاون وزارت دادگستری همچنین معاون وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شد و به عضویت هیأت امناء و مدیریت سازمان حج و زیارت نیز درآمد.

او همچنین عضو تشکلی به نام «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران» بود. رهبری این تشکل را که در سال ۱۳۶۴ تأسیس شد، مهدی بازرگان و علی اردلان برعهده داشتند و بیشتر اعضای آن را چهره‌های برجسته نهضت آزادی ایران تشکیل می‌دادند. نورعلی تابنده در جریان همکاری با این تشکل، مقاله‌ای در رد نظریه ولایت فقیه منتشر کرد.

کوتاهی به عنوان رئیس اداره سرپرستی دادرای تهران مشغول به کار شد.

پس از آن برای تکمیل تحصیلات خود به فرانسه رفت و در سال ۱۳۳۶ از دانشگاه سوربون پاریس دکترای حقوق گرفت. او در دوران تحصیل در فرانسه با هانری کورن، اسلام شناس مشهور فرانسوی در ارتباط بود و در کلاس‌های درس او شرکت می‌کرد.

آقای تابنده سپس به ایران بازگشت و بار دیگر در وزارت دادگستری مشغول به کار شد؛ او همزمان به تدریس در دانشکده حقوق پرداخت.

او برای دومین بار در سال ۱۳۴۷ رهسپار فرانسه شد تا به تحصیل در «موسسه بین‌المللی مدیریت عمومی» که بعدها به «دانشکده ملی مدیریت» یا بطور مخفف «l'ENA» تغییر نام داد، به تحصیل به پردازد. او توانست مدرک مدیریت قضایی خود را از این مرکز دریافت کند.

نورعلی تابنده همچنین از اعضای هیأت امنای قلعه احمدآباد بود؛ خانه ایام حصر و محل دفن محمد مصدق نخست‌وزیر پراوازه ایران در دوران ملی شدن صنعت نفت.

نورعلی تابنده، قطب دراویش -نعمت‌اللهی و ملقب به «مجدوب‌علیشاه» متولد ۲۱ مهر ۱۳۰۶ در بیدخت گناباد، شهری در استان خراسان رضوی بود.

کلمه «نعمت‌اللهی» از نام شاه نعمت‌الله ولی، عارف بزرگ ایرانی سده هشتم و نهم هجری گرفته شده است که طریقتی جدید را در تصوف و تزکیه نفس ایجاد کرد. شاه نعمت‌الله ولی مخالف گوشه‌گیری و رهبانیت پیروانش بود و بر تزکیه نفس از مسیر خدمت به خلق و حضور در جامعه تأکید داشت.

نورعلی تابنده تحصیلات مقدمات علوم اسلامی همچنین آموزش‌های هیأت و نجوم را در خراسان فراگرفت و سپس به تهران آمد تا به تحصیلاتش در پایتخت ایران ادامه دهد.

او در سال ۱۳۳۴ رتبه اول دیپلم ادبی را از دبیرستان علمیه تهران دریافت کرد و سپس در دانشگاه حقوق تهران به تحصیل در رشته حقوق قضایی پرداخت. او همزمان فقه و اصول را نیز نزد استادانی همچون حاج سلطان‌حسین تابنده ملقب به «رضا علیشاه ثانی»، محمود شهابی و سید محمد مشکوه و شیخ محمد سنگلجی آموخت.

فعالیت‌های سیاسی تابنده در آستانه انقلاب اسلامی و پس از آن

نورعلی تابنده پس از بازنشستگی در سال ۱۳۵۵ یعنی در آستانه انقلاب اسلامی ایران، به وکالت روی آورد و

نورعلی تابنده در سال ۱۳۲۷ از دانشکده حقوق دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد و سپس برای مدت



نورعلی تابنده و عباس امیرانتظام



زندان در پی امضای نامه مشهور به «۹۰ امضایی»

او همچنین در کنار افرادی همچون ابوالفضل یازرگان و ابراهیم یزدی از امضا کنندگان نامه مشهور به «۹۰ امضایی» بود که در اردیبهشت سال ۱۳۶۹ با ابتکار عزت‌الله سجادی خطاب به علی اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور وقت نوشته شد.

امضا کنندگان این نامه، به اقدامات دولت که منجر به وخامت وضعیت اقتصادی، افزایش اختلافات طبقاتی و انزوای ایران در عرصه بین‌الملل شده بود، اعتراض داشتند.

حکومت در واکنش به انتشار این نامه، امضا کنندگان آن را تحت فشار قرار داد تا امضای خود را پس بگیرند. ۲۳ تن از آنان نیز بازداشت شدند که نورعلی تابنده یکی از آنها بود و مدت هشت ماه زندانی شد.

در بخشی از این نامه مفصل، خطاب به هاشمی رفسنجانی نوشته شده است که «پس از ده سال حکومت مطلقه انحصار و اختناق و انحراف، امروز در شرایطی زندگی می‌کنیم که کشور «دست به گریبان بی‌سابقه‌ترین بحران اقتصادی شده است و ... درآمد سرانه کشور به کمتر از نصف سال ۵۶ تنزل یافته است.»

در پایان نامه نیز سه درخواست

محوری مطرح شده بود؛ از جمله بازگرداندن حقوق قانونی مردم مطابق با قانون اساسی و جلوگیری از سیاست‌های سرکوبگرانه بعضی از نهادها.

رسیدن به مقام قطب درویش نعمت‌اللهی

نورعلی تابنده در سال ۱۳۷۵ به مقام «قطب درویش نعمت‌اللهی» رسید و لقب «مجدوب‌علیشاه» را دریافت کرد. این مقام پس از درگذشت حاج علی تابنده ملقب به «محبوب‌علیشاه»، قطب پیشین سلسله نعمت‌اللهی و مطابق با وصیت او اعطا شد.

آقای تابنده حتی پس از رسیدن به مقام قطب درویش گنابادی نیز همچنان در برخی فعالیت‌های سیاسی همچون مراسم بزرگداشت چهره‌های ملی مذهبی شرکت داشت.

او در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ نیز از مهدی کروبی حمایت کرد. گفته می‌شود که دلیل این حمایت، اعتراضات و انتقادات مهدی کروبی به رفتارهای حکومتی در قبال درویش، از جمله تخریب حسینیه درویش (در دوران ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد) بوده است.

حصر خانگی

اگرچه آزار درویش توسط دستگاه حکومتی در چهل سال اخیر بارها دیده شده است اما یکی از خبرسازترین

رویدادها در این باره در ۱۴ بهمن ۹۶ روی داد؛ زمانی که در پی انتشار شایعه دستگیری نورعلی تابنده، جمع بزرگی از پیروان او به محل سکونتش در خیابان گلستان تهران آمدند و دست به تجمع زدند. این تجمع به درگیری شب هنگام میان نیروهای امنیتی و درویش منجر شد که تا روز بعد ادامه یافت.

تجمع درویش در گلستان هفتم، پایانی غم‌انگیز داشت: ماموران امنیتی به سوی درویش تیراندازی کردند، سه تن از نیروهای انتظامی کشته شدند، شمار قابل توجهی از درویش دستگیر و به زندان محکوم شدند و محمد ثلاث که یکی از درویش حاضر در این تجمعات بود نیز از سوی دادگاه به عنوان عامل قتل این سه نفر به اعدام محکوم و در سرگاه ۲۸ خرداد ۹۷ اعدام شد.

نورعلی تابنده نیز از آن زمان در حصر خانگی بود و تا زمان درگذشت در بیمارستان مهر تهران، ۲۸۹ روز را در این حبس سپری کرد.

نورعلی تابنده سه‌شنبه ۳ دی ۱۳۹۸ به علت بیماری و ضعف جسمانی درگذشت.

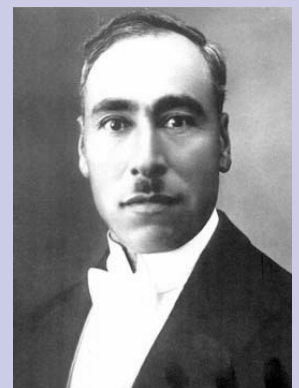
برگرفته از سایت یورو نیوز

« مرکز غیبی »

هیئت مرکزی بی باک و متهور بود، در گردش شبانه خود از طرف دسته های فراش های محله گرفتار شد، فراش ها این فدائی را به پاتوق فراشباشی برده در یک زیر زمین چهارمیخ کردند و روی بدن او شمع های زیادی نصب و روشن نمودند و تا پایان سوختن شمع ها بازپرسی را ادامه داده و خواسته بودند که اسرار حزب را فاش کند ولی وقتی که موفقیت حاصل نکردند، او را قطعه قطعه کرده و بزندگی این میهن پرست خاتمه دادند.»
طاهرزاده سپس اشاره می کند که نود درصد اعضاء مرکز غیبی در راه آزادی وطن [و مشروطیت] نابود شدند. (ن - ک: گریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، ص 45)
(تصویر طاهرزاده بهزاد - عضو مرکز غیبی - برگرفته از اینترنت)

همان انجمن است که در زمان استبداد صغیر، در طول جنگ های یازده ماهه تبریز، انجمن تبریز را از پشت سر حمایت می کرد و با تهیه قوا و اسلحه و ارتباط با سوسیال دموکرات های قفقازیه و انجمن سعادت استامبول، جنگجویان تبریز را همراهی و تقویت می نمود. محمد علی میرزا که در آن تاریخ در تبریز زندگی می کرد، برای شناخت اعضاء این انجمن تلاش فراوان می کرده است. به همین دلیل فراشان ولی عهد هرکجا از افرادی منتسب به مرکز غیبی را دستگیر می کردند، از شکنجه و قتل وی خودداری نمی کردند. « کریم طاهر زاده بهزاد » یکی از اعضاء این مرکز، در باره گرفتاری و شکنجه یکی از اعضاء این مرکز می نویسد:
« ... کریم نامی که عضو حزب اجتماعيون بود و در اجرای دستورات

« مرکز غیبی »
انجمنی کاملاً سری و محرمانه بود که بوسیله سوسیال



دموکرات های تبریز در سال های قبل از مشروطیت تشکیل شده بود. مکان این انجمن در راسته کوچه تبریز بود (که خرابه های آن تا قبل از انقلاب اسلامی باقی بود) جلسات این انجمن در تاریکی مطلق انجام می گرفت به طوری که حتی اعضاء آن یکدیگر را نمی شناختند. این

سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران را محکوم کرد

آذر ۱۳۹۸



مجمع عمومی سازمان ملل با ۸۱ رای مثبت در مقابل ۳۰ رای منفی نقض حقوق بشر در ایران را محکوم کرد. قطعنامه‌ای که شامگاه گذشته در مجمع عمومی سازمان ملل تصویب شد، ۲۳ آبان سال جاری، یک روز قبل از آغاز اعتراضات سراسری در ایران در کمیته سوم مجمع به تصویب رسیده بود.

سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران را محکوم کرد
در قطعنامه‌ای که کانادا پیشنهاد داده بود، کمیته سوم آن را تصویب کرده و اکنون در مجمع عمومی سازمان ملل هم به تصویب رسیده به اعتراضات سراسری که جمعه ۲۴ آبان در اهواز، سیرجان و مشهد آغاز شد و به زودی به بیش از یکصد شهر ایران سرایت کرد، اشاره‌ای نشده، اما اعتراضات و نحوه سرکوب‌ها اعتبار و اهمیت نمادین آن را دوچندان کرده است. در اعتراضات سراسری در آبان سال جاری به گزارش عفو بین‌الملل دست‌کم ۲۰۴ نفر کشته شدند. بیش از هشت هزار نفر بازداشت شده‌اند و بازداشت‌ها هم همچنان ادامه دارد. گشتار معترضان با سخنرانی خامنه‌ای در یکشنبه ۲۷ آبان در درس خارج فقه خود و در حمایت از تصمیم فراقانونی سران قوا برای افزایش قیمت بنزین، با از کار انداختن مجلس شورای اسلامی و قطع اتصال ایران به شبکه جهانی اینترنت کلید خورد.

میشل باشله، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل ۱۵ آذر/ ۷ دسامبر با انتشار بیانیه‌ای از فقدان شفافیت درباره تعداد کشته‌شدگان و نحوه رفتار با بازداشتی‌ها اظهار نگرانی کرده بود. در قطعنامه‌ای که در محکومیت نقض حقوق بشر در ایران در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید به سرکوب‌ها و گشتار معترضان اشاره‌ای نشده اما بازداشت‌های خودسرانه افراد، اعدام نوجوانانی که به سن قانونی نرسیده‌اند، اعترافات اجباری، شکنجه و نقض حقوق اقلیت‌ها به عنوان نقض مصادیق حقوق بشر در ایران محکوم شده است.

در این قطعنامه سازمان ملل متحد از جمهوری اسلامی خواسته است: در قانون و در عمل هیچ‌کس را تحت شکنجه یا سایر رفتارهای بی‌رحمانه،

غیرانسانی یا اهانت‌آمیز قرار ندهد و بازداشت‌های خودسرانه به ویژه بازداشت افراد دو تابعیتی و شهروندان خارجی را متوقف کند و به دادرسی عادلانه پایبند باشد.

عراق، افغانستان، پاکستان، ارمنستان، لبنان، چین و هند از کشورهایی هستند که به این قطعنامه رای منفی دادند. کشورهای غربی و اروپایی اما یکصدا نقض حقوق بشر در ایران را محکوم کردند. عربستان سعودی و امارات متحده عربی هم به این قطعنامه رای مثبت دادند.

سید عباس موسوی، سخنگوی وزارت خارجه ایران در واکنش به صدور این قطعنامه در کمیته سوم، بدون آنکه از آمریکا و عربستان سعودی نام ببرد، حامیان این قطعنامه را به «تروریسم اقتصادی» و «کودک‌کشی» و «مثله کردن» منتقدان متهم کرده بود.

پیش از این جاوید رحمان، گزارشگر ویژه سازمان ملل در یک نشست خبری که در سپتامبر/ مهر سال جاری برگزار شد، از اعدام ۲۵۰ نفر در ایران در سال ۲۰۱۸ خبر داده و به نقض حقوق زنان، فعالان مدنی، وکیلان دادگستری و اقلیت‌های مذهبی، به ویژه بهائیان اشاره کرده بود. قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل درباره نقض حقوق زنان سکوت کرده است.

پارلمان اروپا سرکوب معترضان در ایران را محکوم کرد



پارلمان اروپا در آخرین نشست خود در سال ۲۰۱۹ با تصویب قطعنامه «استفاده گسترده و نامتناسب از خشونت توسط دولت ایران علیه اعتراضات مسالمت‌آمیز»، کشتار و بازداشت‌های گسترده در جریان اعتراضات آبان ۹۸ در ایران را محکوم کرد.

گور عده‌ای از کشته‌شدگان در اعتراضات آبان ۹۸ که شبانه دفن شده‌اند، احتمالاً در مریوان (عکس: توپنتر معترضان) پارلمان اروپا در این قطعنامه با استناد به معاهده‌های بین‌المللی حقوق بشری و همچنین با استناد به گزارش گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل در ایران در ۱۷ دسامبر سال گذشته که به نقض حقوق بشر در ایران از

جمله بازداشت دوتابعیتی‌ها و نقض حقوق اقلیت‌ها اشاره کرده بود، اعلام کرد که نیروهای لباس شخصی و بسیج دست به کشتار وسیع معترضان در جریان اعتراضات آبان ۹۸ زده‌اند و تنها در استان خوزستان بیش از یکصد نفر از معترضان غیرمسلح را به قتل رسانده‌اند. در این قطعنامه پارلمان اروپا با اشاره به بازداشت‌های گسترده، اعلام کرد که نهادهای اطلاعاتی همچنان در حال شناسایی معترضان و سرکوب جامعه مدنی هستند. در این بیانیه همچنین به این موضوع هم اشاره شده که هرچند گاه یک بار جنازه برخی از معترضان در سدها و رودخانه‌های کشور یافت می‌شود.

پارلمان اروپا در این قطعنامه با شناسایی حقوق اقلیت‌ها و تأیید کشتار و سرکوب اعتراضات مسالمت‌آمیز در ایران، از جمهوری اسلامی خواست:

همه بازداشت‌شدگان را بدون هیچ قید و شرطی آزاد کند، اختلال در اتصال ایران به شبکه اینترنت جهانی را برطرف کند و همچنین بر حق آزادی بیان و حق برگزاری آزادانه تجمعات تأکید کرد.

پارلمان اروپا با این قطعنامه از سازمان ملل درخواست کرد که از طریق گزارشگر ویژه حقوق بشر، ابعاد کشتار و سرکوب اعتراضات اخیر در ایران را بررسی کند.

روز گذشته جوزف بورل، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا پیش از تصویب این قطعنامه در سخنانی در پارلمان اروپا در استراسبورگ

خاطر نشان کرد که اتحادیه اروپا به سرکوب اعتراضات آبان در ایران بی‌تفاوت نمی‌ماند.

بورل پیش از این ۸ دسامبر/ ۱۷ آذر با انتشار بیانیه‌ای خشونت گسترده جمهوری اسلامی در برابر معترضان را «غیرقابل قبول» خواند و اعلام کرد که واکنش نیروهای امنیتی ایران متناسب با تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم نبوده و کشته‌ها و مجروحانی زیادی را سبب شده است.

جمعه ۲۴ آبان اعتراضات در اهواز، سیرجان و مشهد آغاز شد و به زودی به سایر شهرهای ایران هم سرایت کرد. سرکوب و کشتار اما از شامگاه یکشنبه ۲۷ با سخنان علی خامنه‌ای در حمایت از تصمیم فراقانونی سران قوا برای افزایش قیمت بنزین و از کار انداختن مجلس شورای اسلامی و قطع اتصال ایران به شبکه جهانی اینترنت کلید خورد. پارلمان اروپا با استناد به آخرین گزارش عفو بین‌الملل تعداد کشته‌شدگان را ۳۰۴ نفر تخمین زده و به سخنان ابوالفضل بهرام‌پور در صدا و سیما جمهوری اسلامی هم اشاره کرده که با استناد به سوره مائده خواهان زجرکش کردن معترضان بازداشتی شده بود.

سه‌شنبه گذشته محمد جواد لاریجانی، دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضائیه در جمع سفیران خارجی ادعا کرد که معترضان تروریست و داعشی بوده‌اند. علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی هم معترضان را اشرار نامید و در پنجمین روز اعتراضات آن‌ها را با دشمنی اشغالگر یکسان دانست و اعلام پیروزی کرد.

برگرفته شده از تارنمای زمانه

ابوالفضل قدیانی: برخلاف آنچه که برخی می‌گویند تحریم انتخابات انفعال نیست، شرکت در انتخابات مجلسی نمایشی-فرمایشی که چنین عقیم و افلیج شده انفعال کامل است / به خاک و خون کشیده شدن بسیاری از هموطنان در آبان‌ماه نتیجه محتوم حکمرانی ولایت فقیه است



می‌تواند به خاطرش خطور کند که در برابر هوا و هوس و اشت‌های سیری‌ناپذیر دم و دستگاه استبداد (که عرض و طولش در تاریخ این سرزمین بی‌سابقه است) بایستد و از مستبد بخواهد که از ثروتی که از سفره مردم به غارت برده و در بنیادها و ستادها و آستان‌هایش انباشته خرج خاصه‌خرجی خود کند؟ حاشا و کلا که دولتی برآمده از استصواب جرأت چنین کاری کند.

امید اصلاح امور از سیاست‌ورزی عافیت‌اندیش صندوق‌محور در ساختار سیاسی ایران توهمی بیش نیست، به مراتب بدتر از آنچه که در سه دوره انتخابات اخیر مردم را از آن می‌ترسانند در زمان دولت روحانی و مجلس دهم بر سر مردم آمد و هنوز عده‌ای شرم نمی‌کنند که بگویند اگر فلانی آمده بود چنین و چنان شده بود، بر فرض که رئیس، رئیس جمهور بود و حداد عادل رئیس مجلس، چقدر دولت فرضی رئیس و مجلس حداد عادل می‌توانست این بحران معیشتی فراگیر را تشدید کند؟ چقدر می‌توانست زندان‌ها را پرتر کند؟ چند نفر به این چندصد کشته فتنه به هامون می‌توانست بی‌فزاید؟ چقدر می‌توانست این تحریم‌های ظالمانه را فراگیرتر کند و چقدر و چقدر؟

فاسدی است که خود علت ایجاد و در عین حال محصول نظارت استصوابی همه-جا-حاضر استبداد ولایت فقیه است، امتداد این استصواب استبدادی تنها محدود به رؤسای قوای سه‌گانه نیست بلکه دستگاه عریض و طویل امنیتی مستبد امروز ایران، قلع‌و‌قمع شورای نگهبان را در تمام اجزای بدنه مدیریتی و اجرایی کشور از طریق گزینش و حراست و ... تکمیل می‌کند و اینچنین می‌شود که اکثر پست‌های مهم مدیریتی دستگاه‌های اجرایی و قضایی و انتظامی و نظامی نه به دلیل شایستگی بلکه به واسطه سرسپردگی به قدرت غصب می‌شوند. سال‌هاست که تمامی ارکان حکومت با درجات مختلف از غربال ناصواب نظارت استصوابی می‌گذرد و طبیعتاً و نتیجتاً شایسته‌سالاری در این نظام محلی از اعراب ندارد، طرفه‌تر اینکه مستبد حاکم حتی با وجود این قلع‌و‌قمع باز نه به مجلس، نه به دولت و نه به بدنه مدیریتی اعتماد ندارد و به لطایف‌الحیل همین مجلس و دولت را مرعوب و مقهور و فرمان‌بر خود ساخته و نهادها و شوراها و بنگاه‌های عریض‌وطویل موازی پدید آورده است که بالکل از دایره نفوذ دولت و مجلس خارج‌اند. این نهادها و بنگاه‌ها مزید بر دولت مستأصل و معطل، مشغول بلع و غارت و حیف‌ومیل منابع ملی مطابق منویات ولی فقیه‌اند و اینچنین است که هر روز کشور را با بحرانی جدیدتر و وسیع‌تر دست به گریبان می‌کنند که کسی یارای حل و تسکین آنها را ندارد.

دولتی که نام امید را یدک می‌کشد بهای خاصه‌خرجی و سیاست خارجی دشمن‌تراشانه و خودخواهانه مستبد حاکم را از جیب مردم بیرون می‌کشد و این اتفاق عجیب نیست، چگونه دولت برآمده از نظارت استصوابی

پیش از آنکه مستبد امروز ایران، علی‌خامنه‌ای، کارنامه تاریک خود را به ننگ کشتار آبان ۹۸ نیز بیالاید، مدتی بود عده‌ای که به نام اصلاح‌طلبند و به صفت منفعت‌طلب، بر طبل توخالی و رسوای "بهبود تدریجی امور بدون تغییر اساسی ساختار حاکم" می‌کوبیدند و می‌کوشیدند باز خلق خدا را بفریبند و از نمذ صندوق آرا کلاه بقای در قدرت برای خود بدوزند. و عجباً که هنوز خون شهیدان این کشتار بر خاک وطن نیارمیده، همچنان در علن و خفا متمسک به این استدلال سیاه می‌شوند. بعضیشان هنوز به شعبده این حقه غره‌اند و بعضی دیگرشان جهت رضایت استبداد در تنور خیمه‌شب‌بازی انتخابات آتی می‌دمند تا به گمان خود بقایشان را در سپهر سیاسی کشور تضمین کنند. این منفعت‌جویان و عافیت‌طلبان را باید به خود وانهاد که الغریق یتشبت بکل حشیش.

به خاک و خون کشیده شدن بسیاری از هموطنان در آبان‌ماه نتیجه محتوم حکمرانی مستبدانه و ناکارآمد و

کشته ندادیم که سازش کنیم، رهبر قاتل را ستایش کنیم!

عددسازان و تحلیل‌یافتان و فراقکنان هرچه کنند البته نمی‌توانند صورت مسئله را عوض کنند. مسئله‌ها جان‌های ازدست‌رفته و زندگی‌های تباه‌شده و مادران و پدران داغ‌فرزند دیده و فرزندان یتیم‌شده و ناناوران فقیر شرمگین خانواده هستند که تنها به دلیل تداوم سلطه مطلق ولایت فقیه و شبه‌سلطنت شخص علی خامنه‌ای چنین بیداد زمان را به دوش می‌کشند. و عجب که هنوز کسانی این ملت را از ترس مرگ به خودکشی فراموشی‌خوانند.

آیا بیست و دو سال آزمودن و آزمودن و آزمودن و صدمه به سد سدید استبداد خوردن، مدعیان اصلاح را بس نیست تا از اصغاث احلام "استفاده از فضاهای حداقلی‌ای که استبداد نبسته است" بیدار شوند؟ بس است مگر آنکه خود را به خواب زده باشند. بس است اگر بخواهند بفهمند که خسارت و خسران بقای استبداد آنقدر عظیم است که هر بهبود جزئی فرصی را به محاق می‌برد. بس است اگر بخواهند که ببینند مستبد امروز ایران بازی انتخابات را به مضحکه انتصابات بدل کرده است و از آنچه از صندوق این سیاه‌بازی در می‌آورد به جهان سکه مجعول مشروعیت می‌فروشد.

و اگر نخواهند "من جرّب المجرب حلت به الندامه"، در سیاعتی سیل خروشان مردم می‌آید و در خواب ماندگان و خود-به-خواب-زندگان را در غفلتشان می‌ریاید.

اینجا لازم است که به یک سؤال مقدر و اکنون دیگر کلیشه شده و تهی جواب دهم. برخلاف آنچه که برخی می‌گویند تحریم انتخابات انفعال نیست، شرکت در انتخابات مجلسی نمایشی-فرمایشی که چنین عقیم و افلیح شده انفعال کامل است. شرکت در انتخابات بدون هیچ برنامه و اراده‌ای برای مهار استبداد تسلیم محض است. شرکت در انتخاباتی که به استبداد حاکم، بی‌مرد و منت

مشروعیت و لاجرم طول عمر می‌بخشد تا شیره جان تئمه سرمایه اجتماعی این ملت را ببلعد مُعَدّ سوریه‌ای شدن این مرزوبوم کهن است. شرکت در انتخابات اسفندماه سال ۱۳۹۸ طعنه به خون صدها شهید و هزاران زندانی است که بسیاری‌شان به امید فردایی بهتر به فهرست به اصطلاح امید و دولت حسن روحانی رای دادند اما در آبانماه سال ۱۳۹۸ در خون خود غلتیدند.

باری! انتخابات آتی رسواتر از آن است که دوگانه دروغین انتخاب بین بد و بدتر در آن بخش عمده‌ای از جامعه را مسحور شعبده خود کند. بیانیه صریح، شجاعانه و قاطعانه میرحسین موسوی و تفسیر روشن‌گرانه فرزند شیخ اصلاحات از توصیه اخیر ایشان، نیز تزویر لاف زدن از حق ملت از یک سو و خضوع در برابر اصحاب قدرت و لکنت در برابر جنایت از سوی دیگر را بیش از پیش برای منفعت‌طلبان جریان اصلاح‌طلب دشوار و ای بسا ناممکن کرده است. سخت‌تر شدن ریاورزی و سالوسی در شرایط امروز ایران اتفاق مبارکی است که باید آن را به فال نیک گرفت. زمان و زمانه نشان خواهد داد که چه به سرعت خط سبز اصلاح‌طلبی راستین از دورنگی منفعت‌طلبی جدا می‌شود و هرچه مرزها شفاف‌تر اراده‌ها برای تغییر سرنوشت مقدر مصمم‌تر. امید دارم که بعضی از نیکدلانی که حب جاه و تعلق خاطر به قدرت ندارند بلکه به تحلیل غلط دچارند زودتر به اشتباه تحلیلی خود پی برند و از افتادن در دام شرکت در این انتخابات رسوا بهره‌مند نشوند.

هرچند سرد بودن بساط انتخابات حکومت ولایت فقیه محرز است اما اینکه این امر استبداد را وادارد که عقب نشیند و به انتخابات آزاد تن دهد. نیز سودای خام و آرزوی محال است. انتخابات پیش رو بایستی با تمام توان، از سوی تمامی نیروهای دموکراسی‌خواه، از هر طیف و گرایش

نامه نرگس محمدی از زندان رنجان

فریاد من، فریاد ملت است این فریاد خاموش نخواهد شد!

داشته عشقم به ملت سربلند و رنج کشیده سرزمینم و آرمان عدالت و آزادی است. تا لحظه دم فرو بستن ابدی از گفتن حق و از فریاد بر سر ظلم و حمایت از عدالت‌جویان و آزادی‌خواهان و تحقق صلح پایدار دست برنخواهم داشت. جمهوری اسلامی ایران هرآنچه من داشته‌ام از من روده و غارت کرده است. اما قلبم در سینه به یغمای مردان قدرت پرست ظالم درنخواهد آمد و با فریاد مادران جگرسوخته و مردان آزادی‌خواه و جوانان پرشور سرزمینم خواهد تپید و فریادم را قدرت خواهد بخشید.



عمومی در میان زنان متهم و مجرم عادی [غیرسیاسی] و با تن پر از کبودی و زخم و درد من را سرپانگه

نامه نرگس محمدی پس از انتقال تنبیهی از زندان اوین به زندان رنجان یکی از اسناد این دوره از سرنوشت دردناک زندانیان سیاسی در جمهوری اسلامی است. او که بدلیل تحصن اعتراضی در همدردی با خانواده قربانیان شورش آبان با ضرب و شتم از اوین به رنجان منتقل شد در نامه خود از جمله می‌نویسد:

«برای بریدن صدای من نظام جمهوری اسلامی ایران از هیچ اقدام خشونت‌آمیز، از زندان و حبس‌های طولانی تا ندیدن فرزندانم و حتی قطع تماس‌های تلفنی و نشنیدن صدایشان و ضرب و شتم و تبعید و توهین و هتک حرمت دریغ نمی‌کند. سوم دی‌ماه [۱۳۹۸] برای من روز نکبت خشونت عریان مردان امنیتی و زندان علیه من بود. آنچه در این بند

پیچیده گردیده که توفیق در آن تنها با استمداد از همکاری صمیمانه تمام نیروهای مردم در محیطی آزاد و قانونی و با احترام به شخصیت انسان‌ها امکان‌پذیر می‌شود. این مشروحه سرگشاده به مقامی تقدیم می‌گردد که چند سال پیش در دانشگاه هاروارد فرموده‌اند:

«نتیجه تجاوز به آزادی‌های فردی و عدم توجه به احتیاجات روحی انسان‌ها ایجاد سرخوردگی است و افراد سرخورده راه منفی پیش می‌گیرند تا ارتباط خود را با همه مقررات و بنین اجتماعی قطع کنند و تنها وسیله رفع این سرخوردگی‌ها احترام به شخصیت و آزادی افراد و ایمان به این حقیقت‌هاست که انسان‌ها برده دولت نیستند و بلکه دولت خدمتگزار افراد مملکت است.» و نیز به تازگی در مشهد مقدس اعلام فرموده‌اید «رفع عیب به وسیله هفت‌تیر نمی‌شود و بلکه به وسیله جهاد اجتماعی می‌توان علیه فساد مبارزه کرد.»

بنابراین تنها راه بازگشت و رشد ایمان و شخصیت فردی و همکاری ملی و خلاصی از تنگناها و دشواری‌هایی که آینده ایران را تهدید می‌کند ترک حکومت استبدادی، تمکین مطلق به اصول مشروطیت، احیای حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، انصراف از حزب واحد، آزادی مطبوعات، آزادی زندانیان و تبعید شدگان سیاسی و استقرار حکومتی است که متکی بر نمایندگان منتخب از طرف ملت باشد و خود را بر طبق قانون اساسی مسئول اداره مملکت بداند.

۵۶/۳/۲۲

کریم سنجابی
شاپور بختیار
داریوش فروهر

طریق صدور فرمان‌ها انجام می‌شود و انتخاب نمایندگان ملت و انشای قوانین و تأسیس حزب و حتی انقلاب در کف اقتدار شخص اعلی حضرت قرار دارد که همه اختیارات و افتخارات و بنابراین مسئولیت‌ها را منحصر و متوجه به خود فرموده‌اند این مشروحه را علی‌رغم خطرات سنگین تقدیم حضور می‌نماییم.

در زمانی مبادرت به چنین اقدامی می‌شود که مملکت از هر طرف در لبه‌های پرتگاه قرار گرفته، همه جریان‌ها به بن‌بست کشیده، نیازمندی‌های عمومی به خصوص خواروبار و مسکن با قیمت‌های تصاعدی بی‌نظیر دچار نایابی گشته، کشاورزی و دامداری رو به نیستی گذارده، صنایع نوپای ملی و نیروهای انسانی در بحران و تزلزل افتاده، تراز بازرگانی کشور و نابرابری صادرات و واردات وحشت‌آور گردیده، نفت این میراث گران‌بهای خدادادی به شدت تئذیر شده، برنامه‌های عنوان شده اصلاح و انقلاب ناکام مانده و از همه بدتر نادیده گرفتن حقوق انسانی و آزادی‌های فردی و اجتماعی و نقض اصول قانون اساسی همراه با خشونت‌های پلیسی به حداکثر رسیده و رواج فساد و فحشا و تملق، فضیلت بشری و اخلاق ملی را به تباهی کشانده‌است.

حاصل تمام این اوضاع توأم با وعده‌های پایان ناپذیر و گرافه گویی‌ها و تبلیغات و تحمیل جشن‌ها و تظاهرات، نارضایی و نومیدی عمومی و ترک وطن و خروج سرمایه‌ها و عصبان نسل جوان شده که عاشقانه داوطلب زندان و شکنجه و مرگ می‌گردند و دست به کارهایی می‌زنند که دستگاه حاکمه آن را خرابکاری و خیانت و خود آن‌ها فداکاری و شرافت می‌نامند.

این همه ناهنجاری در وضع زندگی ملی را ناگزیر باید مربوط به طرز مدیریت مملکت دانست، مدیریتی که بر خلاف نص صریح قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر جنبه فردی و استبدادی در آرایش نظام شاهنشاهی پیدا کرده‌است. در حالی که «نظام شاهنشاهی» خود برداشتی کلی از نهاد اجتماعی حکومت در پهنه تاریخ ایران می‌باشد که با انقلاب مشروطیت دارای تعریف قانونی گردیده و در قانون اساسی و متمم آن حدود «حقوق سلطنت» بدون کوچکترین اتهامی تعیین و «قوای مملکت ناشی از ملت» و «شخص پادشاه از مسئولیت مبری» شناخته شده‌است.

در روزگار کنونی و موقعیت جغرافیایی حساس کشور ما اداره امور چنان

متن نامه ای روی شبکه اینترنت قرار گرفته که در پای آن امضای سه تن از رهبران جبهه ملی ایران دیده می‌شود: کریم سنجابی که وزیر خارجه دولت بزرگان شد، شاپور بختیار که نخست وزیر رژیم شاه را قبول کرد و پس از انقلاب ۵۷ توسط تیم نفوذی جمهوری اسلامی در خانه اش در فرانسه بطرز فجیعی به قتل رسید و بالاخره داریوش فروهر وزیر کار دولت بزرگان که تا مدتی بعد از بزرگان نیز در این سمت باقی ماند و سرانجام در خانه اش توسط تیم ترور وزارت اطلاعات دوران علی فلاحیان به همان شیوه ای کشته شد که شاپور بختیار در فرانسه کشته شد. از میان این سه تن، تنها کریم سنجابی به مرگ طبیعی در گذشت.

این سه تن در آغاز دهه ۵۶ که هنوز شاه به حرف هیچکس گوش نمی‌کرد و به یک تازی آش ادامه میداد، نامه ای خطاب به وی نوشتند و نسبت به بحرانی هشدار دادند که زمینه ساز یک انقلاب است. پیش از این سه تن، علی اصغر حاج سید جوادی طی چندین نامه به هویدا، سپس رئیس دفتر شاه و سرانجام به خود شاه، همین بحران را گوشزد کرده بود. همه آنها به شاه توصیه کرده بودند تا به یک رفرم واقعی تن بدهد و بجای حکومت، سلطنت کند و قانون اساسی را محترم شمرده و تن به اجرای آن بدهد. این میخ به سنگ فرو نرفت و زمانی شاه در یک پیام تصویری خطاب به مردم گفت «صدای انقلاب شما را شنیدم» که دیگر کار از رفرم گذشته بود و اوضاع همان شد که در این روزها در عراق و در لبنان جریان دارد. یعنی حرف اول را خیابان میزند نه مجلس و دولت و محافل سیاسی!

این نامه که انگیزه انتشار آن تکرار هشدار است به رهبر جمهوری اسلامی را پس از این مقدمه بخوانید:

نامه به محمدرضا پهلوی
پیشگاه اعلیحضرت همایون
شاهنشاهی

فرزاندگی تنگناها و نابسامانی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور چنان دورنمای خطرناکی را در برابر دیدگان هر ایرانی قرار داده که امضاکنندگان زیر بنا بر وظیفه ملی و دینی در برابر خدا و خلق خدا با توجه به اینکه در مقامات پارلمانی و قضایی و دولتی کشور کسی را که صاحب تشخیص و تصمیم بوده، مسئولیت و مأموریتی غیر از پیروی از «منویات ملوکانه» نداشته باشد نمی‌شناسیم و در حالی که تمام امور مملکت از

گزارش نوستالژیک شاهی عینی «مثل تخم چشمان مراقب دخترهایتان هستیم. خیالتان راحت باشد.»

مسجد است اینجا؟! حسینه است؟ حوصله نداریم....» فردا صبح زنگ زدند. بابا با اوقات تلخ رفت دم در، و وقتی برگشت یک دسته گل دستش بود و یک سینی گوشت قربانی، گردنش هم بگویی بگویی کج، گفت: آقای تابنده بود، آمده بودند معذرت خواهی. ما ده پانزده سال با خانواده تابنده همسایه بودیم، در این سالها جز مردمی، همراهی، مراقبت و مهربانی چیزی از ایشان ندیدیم. در خانه مان را که باز می کردیم برویم بیرون، بزرگ و کوچک تا کمر جلو ما خم می شدند و ما همیشه از اینهمه تواضع خجالت زده می شدیم. آشنایانی که اطلاعاتشان

بروند. ما نمی دانستیم چه خبر است. تا آن موقع، که حوالی سالهای 77-78 شمسی بود، نه اسم خانواده تابنده را شنیده بودیم و نه می دانستیم درویش چیست! از ناگاهی ما بود. اطلاعات خانواده ما از درویش منحصر می شد به دو سه مورد: یکی آهنگ گلیا که بابا عاشقش بود و وقت سرمستی می خواندش: «درویش رو هر گلیم پاره، شب رو سر میاره، قطره پا به دریا، برایش فرقی نداره...» دوم، آنچه در درس عرفان و تصوف رشته ادبیات خوانده بودیم، که طبعاً اطلاعاتی تاریخی بود و ما خیال



Sayeh Eghtesadinia

آقای دکتر نورعلی تابنده، قطب دراویش گنابادی، سوم دی ماه از دنیا رفت. این نوشته قدیمی را به یاد ایشان، که دو سال آخر حیات را در گلستان هفتم در حصر گذراندند، باز نشر می کنم. راهشان برای پیروان ایشان هموار و پرنور باد. «گزارش نوستالژیک شاهی عینی»

از روزی که نام کوچه ما در پاسداران به رسانه ها راه یافت، دل ما سوتا خواهر مثل برگ بید می لرزد: گلستان هفتم برای شنوندگان اخبار این روزها تنها نام یک کوچه است، اما برای ما ساکنان قدیمی آن، راستی که گلستان یادهای نوجوانی و خاطره های جوانی است. ما در این کوچه بزرگ شدیم، آن وقت ها که دو طرفش خانه های ویلایی قشنگ ردیف شده بود و ظهرها که از مدرسه برمی گشتیم از پنجره خانه ها عطر برنج ایرانی و سبزی تازه بیرون می آمد. چهارشنبه سوری ها در این کوچه آتش برپا می کردیم، سرتا تهش را با دوجرخه دور می زدیم و عاشقانمان را سر همین کوچه ملاقات می کردیم. یکی از



نمی کردیم در زمانه ما هم مصداق دارد، و سوم هم مستند «لحظاتی چند با درویش قادریه» ساخته «منوچهر طبری»، از تولیدات سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران. همین و همین، ما چیز دیگری از درویش و درویشگری نمی دانستیم. طبعاً، با این اندازه اطلاعات، گیج شده بودیم و نمی دانستیم با همسایه های تازه چه کنیم. صدای دعای آنها قاطی صدای MTV ما شده بود، و وقتی غروب می شد و آنها وضو می گرفتند، تازه ما بساط را در بالکن می چیدیم و تا آخرهای شب که پشه تکه تکه مان می کرد تو نمی رفتیم. بابا که حوصله صدای دعا و روضه نداشت بنا کرد اعتراض: «آقا چه خبر است اینجا؟ کوچه را به هم ریخته اید! صدای دعايتان را پایین بیاورید، ماشین هم جلو خانه ما پارک نشود. مگر

فشنگترین خانه های این کوچه درست روی خانه ما بود، و وقتی صاحبانش خانه را فروختند و رفتند، قصه جدیدی در گلستان هفتم شروع شد. خانواده محترمی به نام «تابنده» ساکن این خانه شدند و پنجره به پنجره ما نشستند. با آمدن خانواده تابنده به گلستان هفتم، فضای کوچه ما تغییر کرد. صبح های زود که می رفتیم مدرسه یا دانشگاه می دیدیم مرد های سیبیلو جلو خانه ایستاده اند و خانم هایی با چادر نمازهای گل گلی به این خانه رفت و آمد می کنند. چهارشنبه ها مراسمی داشتند مثل دعا یا روضه، که جمعیتی را به آنجا می کشاند. کوچه پر می شد از آدم هایی که معلوم بود از شهرستان ها آمده اند، و گاه از شب پیش در کوچه اتراق می کردند تا صبح زود به خانه همسایه نواخته ما

کلفت، که قمه های خیلی بزرگ و چاقو به دست داشتند، از ترس قالب تهی کردم. حتی جرئت نمی کردم از میان جمعیت بگذرم. به جوانی که از شمایل آرام و محجوبش فهمیدم درویش است گفتم: «آقا! اینجا مدرسه دخترانه است! جان بچه های مردم در خطر افتاده، دخترها ترسیده اند. چاقو و قمه چیست؟!» گفت: «خانم، ما نیستیم. قاطی ما شده اند. بیايد من شما را رد کنم.» همراه من شد و تا جلو مدرسه با من آمد. گفتم: «ممنون»، گفت: «مثل تخم چشمان مراقب دخترهایتان هستیم. خیالتان راحت باشد.»



روایت جدید از نقش احمد خمینی در اعدام‌های ۶۷

آقای منتظری خطاب به مسئولان اعدام‌های ۶۷ گفته بودند: بزرگترین جنایتی که در جمهوری اسلامی شده و تاریخ ما را محکوم می‌کند به دست شما انجام شده و [نام] شما را در آینده جزو جنایتکاران در تاریخ می‌نویسند

نامه به آیت الله خمینی نوشت و سپس در دیداری به تاریخ ۲۴ مرداد ۱۳۶۷ با حضور حسینعلی نیری (حاکم شرع وقت)، مرتضی اشراقی (دادستان وقت)، ابراهیم رئیسی (معاون وقت دادستان) و مصطفی پورمحمدی (نماینده وقت وزارت اطلاعات در زندان اوین) با انجام اعدام‌ها مخالفت کرد، که قابل صوتی مربوط به آن جلسه در مرداد ۱۳۹۵ منتشر شد.

به دنبال انتشار آن فایل، احمد منتظری به اتهام اقدام علیه امنیت ملی، انتشار اسناد سری و تبلیغ علیه نظام به ۲۱ سال حبس تعزیری (۶ سال قابل اجرا) و ۳ سال خلع لباس محکوم شد. هرچند بعداً اعلام شد که اجرای حکم زندان، با وساطت آیت الله موسی شبیری زنجان‌ی از مراجع تقلید شیعه به حال تعلیق درآمده است.

فرزند آقای منتظری، در ویدیویی که اخیراً از او منتشر شده می‌گوید که فایل صوتی جلسه دی ماه ۱۳۶۷، "جزو فایل‌هایی است که [نهادهای امنیتی] خیلی مانع شدند گفتند نباید پخش کنید... آن شش سال زندان ما که ملحق شده به شرط پخش نشدن آنهاست".

او در همین ویدیو، همچنین خاطره ای را از زمان نگارش نامه‌های پدرش به رهبر وقت جمهوری اسلامی در اعتراض به اعدام‌ها نقل کرده است.

به روایت احمد منتظری: "من خواندم خیلی تعجب کردم، که این خیلی متن تند است و به ایشان هم نظرم را گفتم. گفتم اقا اینها چیزهایی نیست که شما روی کاغذ بیاورید. اینها را باید شفاف‌تر بگویید... با امام صحبت کنید. دست دیگران بیفتد چه می‌شود؟"

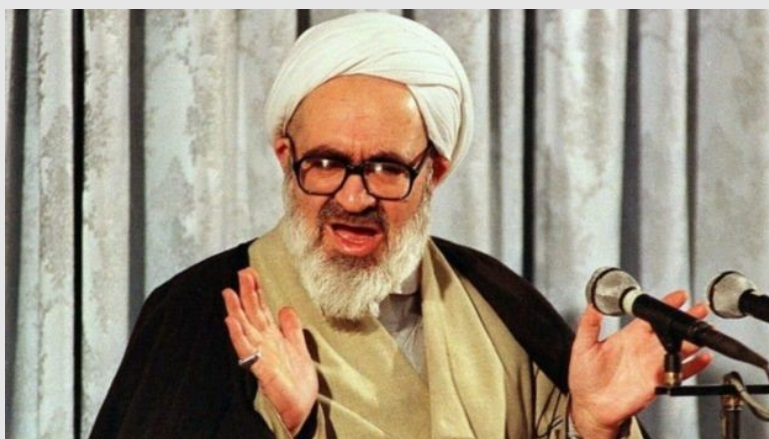
فرزند آیت الله منتظری ادامه می‌دهد: "ایشان جوابی که داد [این بود که] گفت همه چیز دیگر تمام شده... من یک لحظه احساس کردم که مثلاً کودتایی شده، خبری شده ما نمی‌دانیم. گفتم یعنی چه تمام شده؟ ایشان این جمله را گفتند، که خونی که به ناحق ریخته بشود دیگر همه چیز را تمام می‌کند."

انتقادات آقای منتظری به اعدام‌ها، سرانجام باعث شد تا بنیانگذار جمهوری اسلامی، در ۶ فروردین ۱۳۶۸ وی را از سمت قائم مقامی رهبری، که از تیرماه ۱۳۶۴ و بنا بر تصمیم مجلس خبرگان عهده دار آن بود، عزل کند.

محتوای نوار جلسه دی ۱۳۶۷ پرداخته است.

به گفته احمد منتظری: "آن فایل بعدی، دی ماه، اصلاً اصلش... پرخاش آقای منتظری با آن چهار نفر است، که می‌گوید چرا من مسأله ای با این اهمیت را گفتم بروید با آقای خمینی صحبت کنید [اما] شما رفتید با احمد صحبت کردید. خیلی این را تأکید می‌کنند، که آنها می‌گویند ما راهی غیر از

به مناسبت دهمین سالگرد درگذشت آیت الله منتظری، ویدیوی مصاحبه‌ای قدیمی از احمد منتظری فرزند او انتشار یافته که حاوی روایت جدیدی از گفتگوهای این مرجع تقلید با اعضای هیأت متصدی دستجمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ است - که بعدها به "هیأت مرگ"



"همه چیز دیگر تمام شده.... خونی که به ناحق ریخته بشود"

دیگر همه چیز را تمام می‌کند

این نداریم." وی می‌افزاید: "یعنی کاملاً مشخص است که اینها بعد از این همه ... رفته اند به احمد آقای خمینی گفته اند آقای منتظری این جور گفت، [او هم] گفته نه، بروید ادامه بدهید." مشخص نیست که احمد خمینی پس از در میان گذاشتن موضوع با آیت الله خمینی خواستار ادامه اعدام‌ها شده یا اساساً نیازی به گفتگو با پدر خود ندیده است.

سه سال و نیم پیش؛ سایت آیت‌الله حسینعلی منتظری فایل صوتی اظهارات این مرجع تقلید در مرداد ماه سال ۱۳۶۷ را منتشر کرد که در آن، به تندی به اعدام دستجمعی اعضای سازمان مجاهدین خلق انتقاد می‌کرد.

او پس از اطلاع یافتن از موضوع دو

مشهور شد. احمد منتظری می‌گوید پس از آنکه پدرش در دیدار مرداد ۱۳۶۷ خود با چهار عضو هیأت، با انجام اعدام‌ها مخالفت کرده، آنان خبر این مخالفت را با احمد خمینی پسر آیت الله خمینی در میان گذاشته اند ولی او خواستار ادامه اعدام زندانی‌ها شده است. پسر آیت‌الله منتظری با تأکید بر اینکه دیدار مجدد پدر با آن چهار نفر در دی ماه همان سال صورت گرفته، خبر می‌دهد که نوار صوتی این دیدار وجود دارد ولی نهادهای حکومتی جلوی انتشار نوار را گرفته اند. با این حال، او در ویدیوی جدید، که دیروز جمعه ۲۹ آذر در کانال تلگرامی "انجمن اسلامی دانشجویان آزاداندیش دانشگاه علامه طباطبائی" انتشار یافته و زمان ضبط آن مشخص نیست، به نقل بخشی از

البته احمد منتظری در ویدیویی که اخیراً منتشر شده، در مورد رسیدن نامه های انتقادی پدرش به دست شخص آقای خمینی هم ابراز تردید می کند و می گوید: "من فکر می کنم اصلاً این نامه ها به امام نرسید".

من بگذارم مردم را

بکشند تابعدا رهبر

شوم ۱۳

آیت الله منتظری دو سال قبل از درگذشت خود، در مصاحبه ای با عماد الدین باقی از شاگردان خود تاکید کرد از اینکه، علی رغم هزینه های بعدی، به وظیفه خود در اعتراض به اعدام ها عمل کرده "وجدانش راحت است". او در پاسخ به گفته آقای باقی مبنی بر اینکه "بعضی می گویند اگر شما این کار را نکرده بودید، حساسیت ها به وجود نمی آمد و شما بعد از فوت امام خمینی زمام رهبری را به دست می گرفتید" اظهار داشت: "معنی حرف آن بعضی این است که من بگذارم مردم را بکشند، خلاف شرع انجام شود برای اینکه بعد می خواهم رهبر شوم؟ اصلاً و ابداً وجدانم به چنین امری راضی نمی شد". آقای منتظری در بخشی از فایل

صوتی مرداد ۱۳۶۷ خود نیز، با ذکر دغدغه هایی مشابه نقل می کند: "همه رفقای ما با نوشتن نامه به امام مخالف بودند ولی من دیدم جواب ندارم روز قیامت؛ وظیفه من است به امام تذکر بدهم".

این مرجع تقلید، همچنین می گوید: "من از اول این جریان [اعدام ها] تا حالا باور کنید شبی نیست که ۲-۳ ساعت فکرم را ناراحت نکند و خوابم نمی برد... جواب خانواده ها را چه می خواهید بدهید؟ ... چقدر شاه اعدام کرد؟ اعدام های خودمان را با اعدام های آنها حساب [مقایسه] بکنیم".

آیت الله منتظری در جلسه مرداد ماه، به حسینعلی نیری، مرتضی اشراقی، ابراهیم رئیسی و مصطفی پورمحمدی هشدار می دهد: "بزرگترین جنایتی که در جمهوری اسلامی شده و تاریخ ما را محکوم می کند به دست شما انجام شده و [نام] شما را در آینده جزو جنایتکاران در تاریخ می نویسند". او در آن جلسه، همچنین مقام هایی در حکومت را متهم می کند که از مدت ها پیش به دنبال اعدام زندانیان بوده اند و می گوید: "این چیزی است که اطلاعات رویش نظر داشت و سرمایه گذاری کرد". آقای منتظری می افزاید که احمد خمینی هم "از سه - چهار سال قبل" از انجام چنین اعدام هایی در مورد اعضای سازمان مجاهدین خلق هواداری می کرده است. او تاکید می کند که مدافعان اعدام ها "فرصت را مغتم شمردند در

این جریانی که منافقین آمدند به ما حمله کردند [و] این را جا انداختند پیش امام". اشاره قائم مقام وقت آیت الله خمینی، به مشارکت سازمان مجاهدین خلق در حمله به خاک ایران بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در عملیات موسوم به "فروغ جاویدان" است که پس از آن، رهبر وقت با صدور دستوری از مسئولان قضایی و امنیتی خواست که تمام زندانیان "سرموضع" این سازمان اعدام شوند.

به دنبال صدور آن فرمان، جمع زیادی از زندانیان گروه های مختلف که اکثر آنها از اعضای سازمان مجاهدین بودند و جمعی از زندانیان گروه های مارکسیست نیز در میان آنها حضور داشتند، به جوخه های اعدام سپرده شدند. در کتاب خاطرات آقای منتظری آمده است که بعد از صدور فرمان، بین ۲۸۰۰ تا ۳۸۰۰ نفر از زندانیان اعدام شدند، هرچند برخی از نهادهای حقوق بشری، تعداد اعدام شدگان را بیشتر می دانند.

آیت الله منتظری در جلسه مرداد ۱۳۶۷، با اشاره به اینکه زندانیانی که اعدام شدند، همگی قبلاً محاکمه شده و احکام زندان گرفته بودند می گوید: "اینکه ما بیاییم بدون اینکه فعالیت تازه ای [از جانب زندانیان] باشد اینها را اعدام بکنیم معنیش این است که... دستگاه قضایی مان غلط کرده".

دارم آرام آرام میمیرم!

I'm dying. Slow

**"I'm dying. Slow, but unstoppable."
"I'm dying. Slowly but unstoppably. I'm exhausted"
and have lost a lot of weight. The lone
containment in Belmarsh kills me.
It is just sparse contact with the outside world. All
because I made war public. To open the eyes of
society and show what governments keep quiet
about. I die. And I'm afraid, as well as the
freedom and democracy press with me."
Julian Assange from November 11, 2019
#freeJulian
Julian Assange's Angels #FreeJulianAssange
Freedom for Julian Assange Julian Assange
Freedom for Julian Assange**



کردم تا اینکه چشم جامعه باز شود و نشان دهم که دولتها چه گونه اند. چشم بیدار جامعه شدم آنچه که دولت ها پنهانش می کنند را نشان دهم. من دارم می میرم. و می ترسم که همچنین آزادی مطبوعات و دموکراسی با من نیز بمیرد.
جولیان آسانژ 11 نوامبر 2019

جولیان آسانژ، ۱۱ نوامبر ۲۰۱۹

"دارم آرام آرام می میرم. ، بی توقف. من چه خسته ام و وزن زیادی را از دست داده ام. سلول انفرادی در بلمارش مرا دارد می کشد. فقط ارتباط پراکنده کمی باجهان خارج برایم وجود دارد. همه این ها به این دلیل است که من جنایات جنگ را علنی

باری اگر روزی کسی از من بپرسد
چندی که در روی زمین بودی چه کردی؟
من ، می گشایم ...پیش رویش دفترم را
گریان و خندان ، برمی افرازم سرم را
آنگاه ، می گویم که : بذری نوفشانده ست ،
تا بشکفتد ، تا بر دهد، بسیار مانده است
در زیر این نیلی سپهر بی کرانه
چندان که یارا داشتم ، در هر ترانه
نام بلند عشق را تکرار کردم
با این صدای خسته ، شاید خفته ای را
در چارسوی این جهان بیدار کردم
من مهربانی را ستودم
من با بدی پیکار کردم
پژمردن یک شاخه گل را رنج بردم
مرگ قناری در قفس را غصه خوردم
وز غصه مردم ، شبی صدبار مردم
شرمنده از خود نیستم گر چون مسیحا ،
آنجا که فریاد از جگر باید کشیدن،
من با صبوری ، بر جگر دندان فشردم
اما اگر پیکار با نابخردان را
شمشیر باید می گرفتم
برمن نگیری ، من به راه مهر رفتم
در چشم من ، شمشیر در مشت ،
یعنی کسی را می توان کشت
شعرم اگر در خاطری آتش نیفروخت
اما دلم چون چوب تر ، از هر دوسر سوخت
پرگی از این دفتر بخوان ، شاید بگوئی :
آیا که از این می تواند بیشتر سوخت؟!
اما هنوز این مرد تنهای شکیا
با کوله بار شوق خود ره می سپارد
تا از دل این تیرگی نوری برآرد
در هرکناری شمع شعری می گذارد
عجاز انسان را هنوز امید دارد!



فریدون مشیری

بنام ایران بنام انسان

سکوت سنگر ما نیست
کلام آخر ما نیست
تمام عمر سر نسپردیم،
اگرچه زخم زبان خوردیم
اگر چه امر خموشی بود،
سکوت خویش فروشی بود!!
تمام عمر، سکوت نکردیم! چرا اکنون؟
کنون بنام نامی ایران که باز بپاخیزد این قبیله
سرگردان
بخوان، بخوان، هزار باره بخوان
ترکیه آکبوک ۲۰۱۵-۲۰۱۴

بنام ایران
بنام
انسان
بنام هرکه
از آغاز تاکنون برخاست
بنام آن گل سرخی که در ترانه ماست
بخوان! دوباره بخوان
بخاطر همه گل های پرپر این باغ
شقایقی که بر آتش نشسته از این داغ
بخاطر همه ی کودکان بردگی و کار
رها شدگان غریب کوچه و بازار
بخون طپیدگان جوان سال صحنه ی پیکار
غریب تر ز غریبان، غریب در وطن خویش
حراج گزاران پاره های تن خویش
بخاطر همه تبعیدیان بی سامان
بنام این قبیله سرگردان
بخوان و دوباره بخوان
بخاطر همه ی نام های بر دیوار
بخون طپیدگان جوان سال صحنه پیکار
بنام نسل جوینده هویت خویش
اسیر محبس اهریمنان بداندیش، بخوان و دوباره
بخوان
بخوان که باز بپاخیزد این قبیله ی سرگردان
بخوان که ترس در سر ما نیست،

اردلان سرفراز

روایت تکان دهنده سپیده قلیان از شکنجه یک زن زندانی

نیامد، دو روز بعد مرا با چشم‌بند سوار اتومبیلی کردند که صدای دو زن دیگر هم می‌آمد.

به مقصد که رسیدیم، چشم‌بندهایمان را در آوردیم، متوجه دو زن دیگری شدم که یکی از آنها چش و چالش کاملاً کبود بود، مارا برای انگشت‌نگاری آورده بودند و از این فرصت استفاده کردیم تا باهم صحبت کنیم، علی‌رغم اینکه مأمور تهدیدمان کرده بود که لام تا کام باهم هیچ حرفی نزنیم.

باهم احوال‌پرسی کردیم و زخم‌های تنمان را نشان یکدیگر دادیم، از نگرانی‌هایمان گفتم و آخر سر زهرآفتاب گفتم:

تو همانی نیستی که دو شب پیش در اتاق بغلی بازجویی میشدی؟ میگفتند کمیسیون (کمونیسست) هستی و بهت حمله می‌کردند، گفتم بله زهرآفتاب، توام همانی هستی که می‌گفتند بگو داعشی‌ام!

از آن‌روز تا همین امروز که ماه‌ها باهم در زندان سپیدار هم‌بند بودیم خواهر هم شده‌ایم، و همین امر موجبات خشم اطلاعات را فراهم نمود. زهرآفتابی از صدها زن عربی‌ست که در آهواز تحت بازداشت/شکنجه/ستم است، به دو دلیل: یک زن است. دو عرب است.

#زهرآفتابی متولد ۱۳۷۴ متاهل دارای دو فرزند دختر (۵ و ۶ ساله) خواهر عربیم را با دست و پای کبود اولین بار وقتی دیدم که برای انگشت‌نگاری باهم به زندان سپیدار منتقل شدیم، زهرآفتابی اطلاعات است، آن‌ها شوهر زهرآفتابی را می‌خواهند و ادعا می‌کنند شوهر او داعشی‌ست. زهرآفتابی از آبان ۹۷/

نگاری باهم به زندان سپیدار منتقل شدیم، زهرآفتابی گروگان اطلاعات است، آن‌ها شوهر زهرآفتابی را می‌خواهند و ادعا می‌کنند شوهر او داعشی‌ست. زهرآفتابی از آبان ۹۷ در بازداشت موقت به سر می‌برد. به مدت ۵ ماه در سلول‌های بازداشتگاه (شکنجه‌گاه) اطلاعات آهواز نگهداری می‌شده است.

یک شب برای بازجویی مرا بردند، با تمام اینکه در تمام مدت بازداشت با چشم‌بند بودیم، اما متوجه برخی از صداها میشدیم، صداهایی که از هزار تصویر گوشت و زنده‌تر بودند. زندانیان مرد وقتی عصا را به من داد (یک تکه مقوا که پل ارتباطی ما زنان و زندانیان‌های مرد بود و مارا به مکان مورد نظر هدایت میکردند) را به من داد، حس کردم صدای یک زن دیگر می‌آید که کمی آن طرف‌تر با من به طرف اتاق بازجویی می‌رود. اتاق‌های بازجویی نزدیک هم بود و ما صدای تمام بازجویی‌های اتاق بغل دستی‌مان را می‌شنیدیم، هیچ آزاری بالاتر از این نبود، روز اول بازجویی من بود و روز نمی‌دانم چندم بازجویی زن ناشناس، بازجویی از صبح تا دهم‌مای صبح ادامه داشت، خوب به یاد دارم بازجویی از او می‌خواستند اعتراف کند داعشی‌ست او فقط می‌گفت: من اهل سنت هستم.

یک‌هوا صدای کتک‌کاری بالا گرفت، او را می‌زدند و او فریاد می‌زد و بازجویی محکم‌تر می‌زدند می‌گفتند نه باید صدات در بیاد، اعتراف کن به اون چیزی که هستی تا ولت کنیم، دیگر صدایی



سپیده قلیان، فعال مدنی که در حال حاضر با تودیع وثیقه به طور موقت آزاد شده، در یک رشته توثیق از شکنجه یک زن عرب ایرانی در زندان سپیدار آهواز نوشته است.

این فعال مدنی در تویتر خود از یک زندانی زن عرب ایران به نام زهرآفتابی نام برده است که به گفته او آبان ۹۷ توسط مأموران اطلاعات آهواز بازداشت و مدت ۵ ماه را در سلول‌های بازداشتگاه اطلاعات نگهداری شده و برای گرفتن اعتراف اجباری از سوی بازجویی‌های پرونده‌اش مورد شکنجه قرار گرفته است.

سپیده قلیان، که از زهرآفتابی به عنوان «خواهر عربیم» یاد کرده، می‌گوید اولین بار او را با دست و پای کبود وقتی که هر دو آنها برای انگشت‌نگاری به زندان سپیدار آهواز منتقل می‌شدند دیده است.

متن یادداشت سپیده قلیان:

زهرآفتابی حسینی متولد ۱۳۷۴ متاهل دارای دو فرزند دختر (۵ و ۶ ساله). خواهر عربیم را با دست و پای کبود اولین بار وقتی دیدم که برای انگشت‌نگاری

تبلیغ بهاییت «به یک سال حبس تعزیری محکوم شده بودند. دادگاه تجدیدنظر همچنین حکم به مصادره مبالغی که در مراسم‌های ضیافت نوزده روزه بهایی تحت عنوان «تبرعات» جهت امور جامعه بهایی این شهر جمع‌آوری شده بود، داده است.

استان خراسان جنوبی ۹ تن از شهروندان بهایی ساکن بیرجند را مجموعاً به ۲۸ سال و شش ماه زندان محکوم کرد. بر اساس رای صادره بهمن صالحی، خلیل ملاکی، بیژن احمدی و ساغر محمدی هر کدام به ۴ سال حبس تعزیری، شیدا عابدی به ۳ سال حبس تعزیری، سهراب ملاکی به ۳ سال و نیم حبس تعزیری و فیروز احمدی، سیمین محمدی و مریم مختاری هر کدام به ۲ سال حبس تعزیری محکوم شدند. این حکم ۲۸ آذرماه ۱۳۹۸ صادر شده است. نیروهای امنیتی ایران ۲۹ مهرماه ۹۶ پس از تفتیش منازل این ۹ تن را بازداشت کردند. بازداشت شدگان همان سال پس از نزدیک به یک ماه بازداشت به قید وثیقه آزاد شدند. این افراد تیر امسال در شعبه دوم دادگاه انقلاب بیرجند «عضویت در تشکیلات غیرقانونی و مخل امنیت ملی بهایی» به تحمل ۵ سال حبس تعزیری و از بابت اتهام «تبلیغ علیه نظام از طریق

دی ۱۳۹۸

دادگاه تجدیدنظر
خراسان جنوبی ۹ تن
از شهروندان بهایی
ساکن بیرجند را به
۲۸ سال و شش ماه
زندان محکوم کرد

به گزارش «هرانا»، دادگاه تجدید نظر

برده‌داری در فرش‌بافی‌های تبریز

امید اقدمی

به تصویر مقابل نگاه کنید، تا ببینید چه توصیفی از تبریز می‌کند.



۱۱ دی ۱۳۹۸

تبریز، شهر بدون گدا، شهر اولین‌ها، شهر تمول و تجمل. این‌ها تنها بخشی از گزاره‌های برساخته، برای توصیف تبریز هستند. اما اعداد و امار که احتمالاً می‌توانند تنها بخش کوچکی از واقعیت را نشان بدهند، چیزهای دیگری در مورد این شهر پیر می‌گویند. وقتی از تبریز سخن می‌گوییم، از شهری حرف می‌زنیم که طبق امار خوشبینانه‌ی مدیر کل اداره راه و شهرسازی آذربایجان شرقی، چهار صد هزار نفر از جمعیت یک میلیون و ششصد هزار نفری آن، حاشیه‌نشین هستند. در ادبیات حکومتی جمهوری اسلامی، حاشیه‌نشین کسی است که در «سکونت‌گاه‌های غیر رسمی» خانه و کاشانه دارد. بدن‌های مازادی که در قسمت فراموش شده و دور از انظار عمومی شهر، در قسمت‌های مازاد و غیر قابل استفاده‌ی شهر ساکن هستند. یک نفر از هر چهار نفر!

اگر کسی در سوی دیگری از دنیا، مثلاً توریستی اروپایی، که احتمالاً شنیده است که با یوروی موجود در جیبش می‌تواند حسابی در ایران تفریح کند- بخواهد جست‌وجویی مجازی در مورد تبریز بکند، به دو نشانه‌ی عمده از این کلانشهر شمال غرب ایران خواهد رسید: فرش و بازار. و این دو نشانه، هم با تاریخ تبریز و هم با روندهای سیاسی و اجتماعی حال حاضر این شهر پیوندی ناگسستنی دارند.

«فرش دستبافت» به عنوان کالایی اصیل و سنتی، هنوز در تبریز و

تنها موتیف‌های سنتی دارد اجرا شوند.

نقشه‌ها، ابزار تولید و روند تولید، همه در تاریخ منجمد شده‌اند تا محصول نهایی به اندازه‌ی کافی «اصیل و سنتی» باشد. این انجماد وارد روابط کارگر و کارفرما نیز شده است. روابط تولیدی، شامل وضعیت کاری کارگران و موقعیت کارفرما-سرمایه‌دار نسبت به کارگران، در تولید فرش، به اندازه‌ی روش و روند تولید، ارتجاعی است. کار در کارگاه‌های فرش، عموماً تابع هیچ یک از مفاهیم جدید در تعاملات کارگر و کارفرما نیست. بیمه، تعیین حداقل حقوق، اضافه‌کاری، تعطیلی، مرخصی‌های استعلاجی و مفاهیم مشابه، هنوز نتوانسته‌اند وارد کارگاه‌های فرش شوند. علاوه بر این مناسب‌سازی محیط کار برای کارگر، یا ارگونومی، در محیط‌های کم نور و نور کارگاه‌های فرش بافی، یک امر فراموش شده است و کارگران این کارگاه‌ها پس از چند سال کار، در کمر و چشم، دچار عوارض و بیماری‌های کار می‌شوند.

همچنین تغییر فرم در انگشتان در اثر استفاده‌ی مداوم از شانه‌های سنگین فرش‌بافی، از عوارض متداول در این کارگاه‌هاست. کارگاه‌های فرش‌بافی عموماً در بافت حاشیه‌ای و فقیر تبریز قرار دارند. بنابراین با وجود این دشواری‌ها، کارفرما هرگز در جذب نیروی کار جدید به مشکل بر نمی‌خورد. لشکر بیکاران، در حاشیه‌های شهر آنقدر نیروی آماده به کار دارد که در صورت اعتراض کارگری به وضعیت، یا از کار افتادن بدنش برای ادامه‌ی کار، شخص جدیدی جایگزین او شود. به ویژه در این کارگاه‌های بی‌قاعده و قانون، کار کودکان امری متداول است و در نتیجه کارفرما همیشه کسانی را برای جایگزین کردن با کارگران شاغلش دارد.

شهرهای اطراف آن تولید می‌شود. اما قیمت این کالا به شکلی است که عموم مردم نمی‌توانند خریدار آن باشند. طبقات مرفه و «خارجی‌ها» مخاطب صادرات فرش، در حال حاضر مشتریان این کالای سنتی هستند. مشتری، این همزاد تاریخی «کالا»، در مورد فرش دستبافت یک تغییر ماهوی داشته است. حالا دیگر این فرش‌ها، در خانه‌های طبقات متوسط و فرودست، عموماً جای خود را به فرش‌های ماشینی و موکت داده‌اند و به عنوان ابزار تیختر طبقاتی به خانه‌های بالا شهر کوچ کرده‌اند. مسئله‌ی مورد توجه در این گزارش اقتصادی، نه وضعیت مشتریان فرش، که حال و روز تولید کنندگان آن است.

تولید فرش دستبافت، عملاً با ابزارهای چند صد سال پیش انجام



می‌شود. دار، کوچی، داراق، کَسَر، ارچاق، نام ابزارهایی هستند که جز در کارگاه‌های فرش‌بافی، احتمالاً بتوان آنها را در موزه‌های مردم‌شناسی دید. مواد اولیه‌ی تولید هم با روش‌های سنتی آمده می‌شوند. نخ‌های فرش، آنچنان که چند صد سال پیش رنگ می‌شدند، رنگ می‌شوند، و به کارگاه می‌آیند تا توسط کارگران فرش باف، روی دار قالی، بر اساس نقشه‌ای که

انگاره‌ی «تبریز، شهر بدون گدا» توسط نهادهای ساخته شده توسط همین حاجی‌های بازاری ایجاد شده است. «موسسه‌ی خیریه‌ی حمایت از مستمندان تبریز»، و «جمعیت خیریه‌ی نوبر» دو مجموعه‌ی خیریه‌ی عریض و طویل هستند که تمام منابع مالی آن‌ها توسط بازاری‌های فرش فروش تامین می‌شود. ساختمان‌های گاه مانند این موسسات، همایش‌های گاه و بیگاهش و حضور مرتب اعضای آن‌ها در تلوزیون استانی آذربایجان شرقی برای اثبات عملکرد مثبت این موسسات و البته صندوق‌های صدقات موسسه‌ی مستمندان و جمعیت نوبر در کنار صندوق‌های کمیته‌ی امداد در تبریز، تنها تصاویر بیرونی این مجموعه‌ها هستند. هر کنشگر سیاسی‌ای در تبریز و سایر شهرهای آذربایجان شرقی، حداقل شنیده‌هایی غیر رسمی و تایید نشده‌ای از تاثیر پول این مجموعه‌ها بر انتخابات مجلس و شورای شهر در آذربایجان شرقی دارد.

«فرش» تنها یک نمونه از کالای سنتی تولید شده در ایران است. واقعیت این است که شیوه‌ی تولید سنتی در کالاهای دست‌ساز و «سوغاتی» در چهار گوشه‌ی ایران، منجر به روابط تولیدی سنتی می‌شود. روابطی که نه تنها طبق قوانین نانوشته، کارگران شاغل را از اولیه‌ترین حقوق خود بی‌بهره می‌کنند، بلکه به دلیل وجود ارتش بیکاران از یک سو و کوچک بودن این کارگاه‌ها از سوی دیگر، مجال هرگونه اعتراض متجدانه را از این کارگران می‌گیرند. امری که در پیوند با سنت‌های تاریخی، اجتماعی و مذهبی، توسط جامعه بسیار عادی تلقی می‌شود.

فرش فروش‌های سنتی، کالای خریداری شده را به چهار تا شش برابر قیمت خرید می‌فروشند و در عین حال این معامله موجه و مقبول است. در کالاهای سنتی (در این متن به طور مشخص فرش) میزان کار انسانی خالص انجام شده برای تولید، تنها متغیر تعیین قیمت نیست. عامل مقبولیت‌بخش به این خرید و فروش، نقش سنتی و حتی مذهبی بازارهای فرش است. فرش فروش، به صورت

بازتاب توصیف یک کارگر در یک گزارش خیرگزاری آیسنا از وضعیت کارگاه‌های فرش‌بافی تبریز: «ما کسی را در این کارگاه داریم که ۷۰ سال سن دارد و چون کند می‌بافد، روزانه ۲۵ هزار تومان دستمزد می‌گیرد. شما ظاهر قضیه و لباس‌های یک‌دست ما را می‌بینید. روزی که یک مهمان ویژه بخواهد از کارگاه دیدن کند، به ما سرشیر و عسل می‌دهند. بسیاری از ما با سابقه ۲۰ سال کار هنوز هم بیمه نیستیم. همه‌ی کارگاه‌های فرش‌بافی در تبریز به‌نحوی برده‌داری می‌کنند.»

هیچ آمار دقیق و مشخصی از وضعیت کارگاه‌های فرش‌بافی وجود ندارد. تعداد کارگران، وضعیت کارگاه‌ها و میزان کم و زیاد شدن تولید عملاً با تحقیق میدانی قابل دسترسی نیست. چرا که روابط ارتجاعی تولید، در تعاملات بیرونی این کارگاه‌ها نیز وجود دارد. جمع‌آوری اطلاعات از کارگاه‌های فرش‌بافی، بر اساس قوانین نانوشته، ممنوع و خطرناک است. حتی بازرسان محدود اداری کار نیز توان، حق و یا امکان بازرسی از این کارگاه‌ها را ندارند. ظاهراً کارگر، کارفرما و جامعه، به اتفاق پذیرفته‌اند که یک کالای سنتی، باید روابط تولیدی سنتی نیز داشته باشد. اما دسترسی به منابع محدود، هم در بخش تولید و

خانه و کارگاه. «استثمار مضاعف» توصیف ساده و پرلطفی در مورد کار زنان فرش‌باف است

هم در بخش فروش فرش، نشان می‌دهد که علاوه بر بحران‌های فوق، در سال‌های اخیر بیکارسازی گسترده‌ای در این بخش اتفاق افتاده است. طبق آمارهای دولتی و همچنین نهادهای صادر کننده فرش دستبافت، اشتغال در این زمینه در سال‌های اخیر حدود شصت درصد کاهش داشته است و این امر به این معنی است که شصت درصد کارگران فرش‌باف، بدون هیچگونه حمایت بیمه‌ای و خدمات اجتماعی در سال‌های اخیر و با تشدید رکود در اقتصاد ایران، از کار

بیکار شده‌اند. بر اساس این آمارها، تا پیش از تشدید بحران اقتصادی در ایران، حدود شصت هزار نفر در کارگاه‌های ۱۵ الی ۳۰ نفره مشغول به کار بوده‌اند که اکنون این رقم به کمتر از نصف رسیده است. درک سنتی از روابط اقتصادی، تنها به حوزه‌ی «تولید» در فرش محدود نمی‌شود. در مرحله‌ی فروش محصول نیز منطق سنتی حکم فرماست.



تپیک یک حاجی بازاری، با تسبیح و انگشتر عقیق است که دستی هم در خیر دارد و از این طریق در جامعه مقبولیت و اعتبار کسب می‌کند. همین مسئله به او مجوز می‌دهد در معامله‌های چندین برابر میزان مورد قبول جامعه سود کند. تقریباً چیزی شبیه به کاری که «برند»ها با کالاهای روزگار ما می‌کنند.

پرتو نوری علا: جهان به دادخواهی برخیزد

نظر نویسندگان و هنرمندان درباره اعتراضات آبان ۹۸

کانون نویسندگان ایران ۲۹ آبان ۱۳۸۹ مقابله خشونت‌بار حکومت با معترضان در جریان اعتراضات خونین آبان را محکوم کرده و خواهان آزادی همه بازداشت‌شدگان شده و هشدار داده بود: حاکمان به جای تحقیر، تهدید و سرکوب معترضانی که جز فریاد سلاحی ندارند، از حق آزادی بیان آنها تمکین کنند. گروهی از هنرمندان ایرانی هم با انتقاد از انتساب جوانان معترض به بیگانگان و کشتار آنها و «نادیده گرفتن خون‌شان به بهانه وابستگی به «دشمن» نوشتند:

«با مردم چه می‌کنید؟ کدام روزن را برای شنیدن صدای مردم باز گذاشته‌اید؟ کدام تجمع اعتراضی مردم را تاب آورده‌اید؟ کدام حزب و تشکیلاتی که بتواند بیانگر خواست‌های مردم باشد را باقی گذاشته‌اید؟ هم‌چنان برآیند تا با خشونت، مردم را از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و بدیهی‌ترین نیازهای شهروندی‌شان محروم کنید؟»

حس هنری گاهی چیزهایی را می‌بیند که تحلیل سیاسی نمی‌بیند. آیا در حس هنری بازتاب یافته در آثار اخیر هنرمندان و نویسندگان ایرانی جوش و خروش جامعه بد انسان که در آبان ماه نمود بیرونی یافت، ادراک شده است؟

۲ مارس ۲۰۱۷ پرتو نوری علا، نویسنده در مراسم روز زن در فرزنو کالیفرنیا

پرتو نوری علا، شاعر و نویسنده پاسخ می‌دهد: نویسنده و هنرمند، مثل هر موجود زنده‌ای، از تمام عناصر بیرون از خود تأثیر می‌گیرد و آفریده‌هایش افراد و جامعه، متقابلن اثر می‌گذارد. از عصر مشروطیت، و سپس در دوران پهلوی‌ها، به ویژه با گسترش تفکر چپ، و تأثیر حزب توده، ادبیات و هنر، بیشتر به مردم محروم جامعه، روستائینان و حاشیه‌نشینان می‌پرداخت.

انقلاب ۵۷، چون با ادعای حکومت

مستضعفان قدرت گرفت، طبیعی بود که آفریده‌های هنرمندان با مضامین اجتماعی، فقر و محرومیت مردم، از ارزش‌های بالائی برخوردار باشد. اما رژیم اسلامی ایران، خیلی زود به بهانه حفظ اسلام و ارزش‌های جامعه و انسان مسلمان، توانست چهل سال آثار نویسندگان، شاعران، هنرمندان تئاتر و سینما، نقاشی، موسیقی، رقص و آواز را در سیطره سانسور و حذف درآورد. از عدم نشر و ممانعت از اجرای هنرهای مختلف گرفته تا تهدید و ارباب صاحبان اثر، تا دستگیری و زندان و شکنجه.

به همین دلیل، از همان ابتدا خیل عظیمی از نویسندگان، شاعران و هنرمندان ایرانی که آفرینش هنری و ادبی‌شان در پیوند با اعتراض به سیاست‌های رژیم، و مردمان محروم بود، ناچار، به خودتبعیدی دست زدند. این گروه در خارج از کشور خیلی زود توانستند به صریح‌ترین و آشکارترین شکل ممکن آثار خلاقه خود را به عنوان حربه‌ای انسانی در برابر رژیم سرکوبگر اسلامی نگه دارند. اما در داخل ایران هنر و ادبیات، به علت سانسور شدید و وجود خطوط قرمز برای ارائه کارهای هنری، و عواقب سخت از خمیر کردن و سوزاندن آثاری که بوئی از مخالفت با رژیم اسلامی داشت، تا تهدید و ارباب، ممنوع‌الکار شدن، دستگیری و زندان، همگی هنرمندان را به وسواس و خودسانسوری کشاند.

در این شرایط عده زیادی از هنرمندان در داخل ایران، با رفتن به محضر و مجلس خامنه‌ای، یا با شرکت در عزاداری و رفتن به حسینیه‌ها، یا باز کردن روزه خود، بر سر میز افطار رئیس جمهوری، جواز نشر و اجرای کارهایشان را گرفتند. بسیاری از دانشگاهیان بی‌مایه و نویسندگان فرصت‌طلب خارج‌نشین هم که بوی کباب شنفته بودند، با خودسانسوری و تن دادن به خطوط قرمز رژیم، از حمایت دولتی به ویژه بخش اصلاح‌طلب/استمرارطلب حکومت

اسلامی نیز برخوردار شدند.

هرچند در آشفته بازار فرصت‌طلبی‌ها، هنرمندان و نویسندگان مستقل، بدون داشتن امیدی به نشر آثارشان در داخل ایران، فیلم ساختند، شعر گفتند، داستان و رمان و نمایشنامه نوشته‌اند با این امید که اگر نتوانند صدای معترض خود و هموطنان در بندشان را در این زمان منعکس کنند، لااقل برای ثبت در تاریخ نگه دارند.

با توجه به شرایط فوق، جنبش‌های اعتراضی خونین، در دهه‌های مختلف در ایران، کشتارهای دهه شصت، سرکوب اعتراضات کوی دانشگاه، حوادث خونین سال ۸۸، اعتراض کارگران و معلمان و سایر اصناف در دی ماه ۹۶ و اعتراض وسیع مردم ایران به ویژه حاشیه‌نشینان و محرومان شهرهای مختلف ایران، در آبان ماه ۹۸ که در ابعاد بسیار وسیع‌تری از اعتراضات گذشته، رخ داد، گرچه همواره بر کارهای هنری ایرانیان اثر گذاشته و در بسیاری از آفریده‌های هنری بازتاب داشته، اما متأسفانه ابعاد این بازتاب در آخرین کشتار کم‌رنگ‌تر از همیشه بوده است. شاید یکی از دلایل آن، انتشار بیانیه‌های گوناگون، نامه‌های سرگشاده، اعتراض‌های حقوقی و بین‌المللی و دادخواهی جهانی است که نسل گذشته‌ای که اثرش همواره سرشار از مضامین اجتماعی و سیاسی بود، کمتر دست به خلق چنان آثاری می‌زند یا وجود هنرمندان جوان ایرانی-خارجی است، که آثارشان هنوز عرصه گسترده ظهور نیافته یا خلق آن آثار به زبان‌های خارجی است که در جامعه ایرانی انعکاس کمتری دارند.

گرچه شایسته نیست که انتخاب یک مضمون و آن چه به صورت محتوای هنری خلق می‌شود، فرمایشی باشد (چه از طرف یک ایدئولوژی، سیاست‌های دولتی یک رژیم یا حتی شخص هنرمند)، اما ضروری است تا از طریق هنر صدای مردم خاموش کشورهای سرکوبگر به گوش مردم دیگر کشورها برسد، شاید جهان به دادخواهی برخیزد.

خانه یکی از کشته شدگان شورش
آبان ماه در ماهشهر



بگذارید این وطن دوباره وطن شود

اثری از: احمد شاملو

بگذارید این وطن دوباره وطن شود.
بگذارید دوباره همان رویایی شود که بود.
بگذارید پیشاهنگ دشت شود
و در آنجا که آزاد است منزلگاهی بجوید.
(این وطن هرگز برای من وطن نبود.)
بگذارید این وطن رویایی باشد که رویاپروان در رویای
خوبش داشته‌اند...

بگذارید سرزمین بزرگ و پرتوان عشق شود
سرزمینی که در آن، نه شاهان بتوانند بی‌اعتنایی نشان
دهند

نه ستمگران اسباب‌چینی کنند
تا هر انسانی را، آن که برتر از اوست از پا درآورد.
(این وطن هرگز برای من وطن نبود.)
آه، بگذارید سرزمین من سرزمینی شود که در آن، آزادی را
با تاج گل ساخته‌گی. وطن‌پرستی نمی‌آرایند.
اما فرصت و امکان واقعی برای همه کس هست، زنده‌گی
آزاد است

و برابری در هوایی است که استنشاق می‌کنیم.
(در این «سرزمین آزادگان» برای من هرگز
نه برابری در کار بوده است نه آزادی.)
بگو، تو کیستی که زیر لب در تاریکی زمزمه می‌کنی؟
کیستی تو که حجاب تا ستاره‌گان فراگستر می‌شود؟
سفیدپوستی بینوایم که فریم داده به دورم افکنده‌اند،
سیاهپوستی هستم که داغ برده‌گی بر تن دارم،
سرخپوستی هستم رانده از سرزمین خویش،
مهاجری هستم چنگ افکنده به امیدی که دل در آن بسته‌ام
اما چیزی جز همان تمهید لعنتی دیرین به نصیب نبرده‌ام
که سگ سگ را می‌درد و توانا ناتوان را لگدمال می‌کند.
من جوانی هستم سرشار از امید و اقتدار، که گرفتار آمده‌ام
در زنجیره‌ی بی‌پایان دیرینه سال

سود، قدرت، استفاده،
قاییدن زمین، قاییدن زر،
قاییدن شیوه‌های برآوردن نیاز،
کار انسان‌ها، مزد آنان،
و تصاحب همه چیزی به فرمان آرز و طمع.
من کشاورزم - بنده‌ی خاک -
کارگر، زر خرید ماشین.

سیاهپوستم، خدمتگذار شما همه،
من مردمم: نگران، گرسنه، شوربخت،
که با وجود آن رویا، هنوز امروز محتاج کفی نانم.
هنوز امروز درمانده‌ام. - آه، ای پیشاهنگان!
من آن انسانم که هرگز نتوانسته است گامی به پیش
بردارد،

بینواترین کارگری که سال‌هاست دست به دست می‌گردد.
با این همه، من همان کسم که در دنیای کهن
در آن حال که هنوز رعیت شاهان بودیم
بنیادی‌ترین آرزومان را در رویای خود پروردم،
رویایی با آن مایه قدرت، بدان حد جسورانه و چنان راستین
که جیسارت پرتوان آن هنوز سرود می‌خواند
در هر آجر و هر سنگ و در هر شیار شخمی که این وطن را
سرزمینی کرده که هم اکنون هست.
آه، من انسانی هستم که سراسر دریاهاى نخستین را

به جست‌وجوی آنچه می‌خواستم خانه‌ام باشد درنوشتم
من همان کسم که کرانه‌های تاریک ایرلند و
دشت‌های لهستان
و جلگه‌های سرسبز انگلستان را پس پشت نهادم
از سواحل آفریقای سیاه برکنده شدم
و آمدم تا «سرزمین آزادگان» را بنیان بگذارم.
آزاده‌گان؟
یک رویا -
رویایی که فرامی‌خواندم هنوز اما.
آه، بگذارید این وطن بار دیگر وطن شود
- سرزمینی که هنوز آنچه می‌بایست بشود نشده است
و باید بشود! -
سرزمینی که در آن هر انسانی آزاد باشد.
سرزمینی که از آن من است.
- از آن بینوایان، سرخپوستان، سیاهان، من،
که این وطن را وطن کردند،
که خون و عرق جبین‌شان، درد و ایمان‌شان،
در ریخته‌گری‌های دست‌هاشان، و در زیر باران خیش‌هاشان
بار دیگر باید رویای پرتوان ما را بازگرداند.
آری، هر ناسزایی را که به دل دارید نثار من کنید
پولاد آزادی زنگار ندارد.
از آن کسان که زالوار به حیات مردم چسبیده‌اند
ما می‌باید سرزمین‌مان را آمریکا را بار دیگر باز پس بستانیم.
آه، آری
آشکارا می‌گویم،
این وطن برای من هرگز وطن نبود،
با وصف این سوگند یاد می‌کنم که وطن من، خواهد بود!
رویای آن
همچون بذری جاودانه
در اعماق جان من نهفته است.
ما مردم می‌باید
سرزمین‌مان، معادن‌مان، گیاهان‌مان، رودخانه‌ها،
کوهستان‌ها و دشت‌های بی‌پایان‌مان را آزاد کنیم:
همه جا را، سراسر گستره‌ی این ایالات سرسبز بزرگ را -
و بار دیگر وطن را بسازیم!

حکایت آن کودک آواره‌ی سوری که با نام قاسم سلیمانی گریخت،

ر. آتشگاهی

سالها پیش
وقتی که

در استانبول زندگی می‌کردم، روزی در تراس یک کافه نشسته بودم و بی تفاوت به آنچه که در اطرافم می‌گذشت کتابی می‌خواندم و چای ترک و باقلا می‌خوردم و از طعم و بوی خوش این دو خوراک دوست داشتنی سرشار بودم. به شکل کاملاً غیر ارادی انگار که انرژی نگاه خیره‌ای بر خودم را دریافت کرده باشم به سوی منبع انرژی رو گرداندم و کودک تقریباً ده ساله‌ای را دیدم که گونی نایلونی بزرگتر از خودش را بر دوش داشت و به دنبال خود می‌کشد.

خیره بر من مانده بود. در حقیقت خیره بر خوراکی مانده بود که سرخوشانه به دهان می‌گذاشتم! در لحظه‌ای بلند نگاهامان در هم گره خورد و انگار که یخ زده بود. با اشاره‌ی دست او را به خود فرا خواندم و او با تردید و ترس همانجا بی حرکت مانده بود.

قدمهایی لرزان و ترسان به سویم برداشت و من با لبخند و حرکت دستم که بی وقفه فراخوان می‌داد او را تشویق به پیش آمدن کردم. او لحظه‌ای گونی پر از زباله‌های بازیافتی را از خودش دور نمی‌کرد. فهمیدن اینکه با چه رنجی با آن دو دست کودکانه‌اش گونی به آن بزرگی را پر کرده است کار سختی نبود. گارسن رستوران به شتاب به سویش رفت و مانع ورودش به تراس شد. از جا برخاستم و از گارسن خواستم اجازه بدهد تا او کنارم روی صندلی بنشیند و هر چه که می‌خواهد به حساب من سفارش دهد. کودک به زبان ترکی با گارسن حرف می‌زد و مدام سر و چشمش را می‌خاراند. گارسن رو به من گفت: "اینها آوارگان و مهاجران سوری هستند..." خواست مطلب بیشتری اضافه کند که کلامش را بریدم و از او خواستم که

کودک را به حال خود واگذارد. با اصرار من تنها لبخندی زد و گفت هر طور که شما بخواهید و رفت تا منویی برای کودک بیاورد. پیش از رفتن از کودک خواست تا گونی را گوشه‌ای رها کند و کودک به سادگی پذیرفت. انگار که دل‌کندن از داشته‌ها را به کرات آموخته بود. شگفت زده شدم وقتی دریافتم که کودک قادر به گفتگو به زبان انگلیسی به شکل کاملاً محدود هم بود. ابتدا سخن‌چندانی نگفت و



تنها با شرم چشم به زیر انداخته بود و هر ازگاهی خودش را می‌خاراند. موهایی ژولیده تقریباً کوتاهی که نمی‌توانم بگویم چه سایه روشن عسلی زیبایی بر خود داشت. چشمان روشن و براق و لبانی پر زخم و دستانی کوچک و ترد و آن انگشتان کوچک و زیبایش که زیر انبوهی از چرک مدفون شده بودند. از او خواستم تا پس از سفارش دادن دستهایش را بشوید. کوشش داشتم تا به او بفهمانم تا میکروب‌هایی روی دستش در کمین‌اند تا او را بیمار و رنجور کنند. او را برای شستن دستهایش

همراهی کردم و او را دیدم که دسته‌های خیس‌اش را با ژاکت مندرس و کهنه و کتیفش پاک کرد و من خیلی زود به عمق حماقتم پی بردم. و آن چیزی نبود جز اینکه کودکی که روزها و شبها میان زباله‌ها و خرابه‌ها به دنبال لقمه نانی می‌گشت را از میکروبهای روی دستانش ترسانده بودم. در راه برگشت کودک دستم را گرفته بود. و من که می‌ترسیدم دست کوچکش را بفشارم. می‌ترسیدم که گرمای آن دست کوچک تا همیشه رهایم نکند و من جای خالی آن دست را به شکل حفره‌ای عمیق تا همیشه روی قلبم احساس کنم. به میزبان برگشتیم و او سفارش خوراکی مفصل داده بود. همان نخست نیمی از خوراکش را در نانی پیچید و کناری گذاشت. دلیلش را جویا شدم، گفت: "برای خواهرم می‌برم. او هم گرسنه است."

"خواهرت چند سال دارد؟"
"نمیدانم. ولی از من انقدر بزرگتر است."
و برای اینکه قد دقیق خواهرش را نشانم دهد دستش را چند وجبی بالای سرش گرفت. دریافتم که خواهر نوجوانی دارد که او هم در میان زباله‌ها روزگار سخت کودکی‌اش را می‌گذراند. چند لقمه‌ای به دهان نگذاشته بود که از او پرسیدم: "اهل کجایی؟ اسمت چیست؟"
با چشمان کهرباییش نگاهم کرد و زیر لب گفت: "احمد از دمشق"
و به خوردن ادامه داد.
"انگلیسی را کجا یاد گرفتی احمد؟"
"در مدرسه و بعد اردوگاه"
"تو خیلی باهوشی می‌دانستی؟ و همینطور خیلی خوب انگلیسی حرف می‌زنی حتی بهتر از من." لبخند شوقی بر لبانش نشست و انگار که یخ شرمش آب شده باشد با لبخندی پرسید:

"تو کجایی هستی؟" و من واژه‌ای را بر زبان آوردم که تا به امروز هزاران بار در گوشم زنگ زده است و گاهی خواب را از چشمانم ربوده است! "ایران...!" با شنیدن این واژه لحظه‌ای ترس... لحظه‌ای اندوه و درد... لحظه‌ای نفرت... لحظه‌ای اشک و در نهایت خشم در چهره کودکانه‌اش رنگ به رنگ شد و نقش بست. لقمه‌ای که در دهان داشت را روی زمین تف کرد و به عربی جمله‌ای پر خشم بدون اینکه به چشمانم بنگرد را ادا کرد که من تنها

مدرسه‌اش را ویران کرده و خود او ایرانیانی که به زبان فارسی حرف می‌زدند را دیده که چگونه همسایه‌ها و خانواده‌اش را کشته‌اند. "و من که خیره به گارسن مانده بودم و قادر به زبان آوردن کلامی نبودم. همان عرق شرمی را داشتم که اکثر آلمانی‌ها با آوردن نام هیتلر بر پیشانی دارند. احمد کوچک و پر درد که شاهد جنایت و تجاوز هولناک فارسی زبانان به سرزمین و مردمانش بود... احمدی که تریبون و صدایی نداشت و رسانه‌ای هم به سراغش نرفته بود تا با صدایی رسا جانیان و عاملان حقیقی کشتار

عمیقی که در سینه داشتم و بغضی که راه گلویم را بسته بود راه خانه را پیش گرفتم و با خود این آهنگ را زمزمه می‌کردم: "غرورم ببخش... حضورم ببخش... منم یه عابرم عبورم ببخش..."



چند واژه و یک اسم را از میان گفته‌هایش دریافتیم "سلیمانی، ایرانی، فارسی" او به شتاب از من دور شد و حتی به پشت سرش آنجایی که لحظه‌ای پیش شادمان نشسته بودیم نگاهی نکرد. تنها دور شد... دور و دورتر... و من که مبهوت مانده بودم که چه ربطی می‌تواند بین سلیمانی، ایرانی، فارسی، احمد و نفرت و بیزاری از من وجود داشته باشد. گارسن که همه آنچه گذشته بود را نظاره گر بود پیش آمد و گفت: "او گفت که قاسم سلیمانی خانه و

بیرحمانه و آوارگی میلیون‌ها انسان بیگناه را فریاد بزند! او تنها یک اسم را برای نفرت همیشگی به ذهن سپرده بود "سلیمانی" و این نام را به ایران پیوند زده بود! آرزو کردم تا کاش زمان به عقب برگردد و من یکبار همین یکبار برای اینکه احمد کوچک خوراکش را تا آخر بخورد و خوراک خواهرش را به خانه ببرد هویت و اصلتم را انکار کنم بگویم مرا ببخش... مرا ببخش... ایرانی بودنم را بر من ببخش! و ساعتی بعد که روی سنگ فرشهای سرخ پیاده رو با گامهای سست و درد